# علل انحطاط و فروپاشی عثمانی

**عبدالله شهبازی**

عثمانی به‌عنوان بزرگ‌ترین و پهناورترین دولت اسلامی پس از فروپاشی خلافت عباسی شناخته می‌شود.[1] این دولت در سده‌های هفتم و هشتم هجری/ سیزدهم و چهاردهم میلادی در سرزمین آناتولی ظهور کرد؛[2] در نیمه دوّم سده چهاردهم، به

1. C. E. Bosworth, “Othmanli”, *The Encyclopaedia of Islam*, CD-ROM Edition v. 1.0, 1999, Koninklijke Brill NV, Leiden, The Netherlands.

۲. دربارهٔ اصل و نسب عثمانیان اختلاف‌نظر وجود دارد و با توجه به فقدان مدارک مستند تاریخی به‌نظر می‌رسد که نتوان در این باره به حکم قطعی رسید. بنا به روایات سنتی، نیای خاندان عثمانی فردی به‌نام سلیمان شاه، رهبر قبیله قایی، است که در اواخر سده ششم هجری/ دوازدهم میلادی در ناحیه کوچکی به‌نام ماهان در شمال شرق ایران حکومت می‌کرد. وی در اواخر سده هفتم هجری/ سیزدهم میلادی برای رهایی از مرگ و اسارت به‌دست مغولان، که یورش خود را آغاز کرده بودند، به‌همراه هزاران ترکمن دیگر به غرب گریخت. سلیمان شاه در رود فرات خفه شد و پس از وی قبیله‌اش از هم گسیخت. دو تن از فرزندان وی بقایای قبیله را به خراسان بازگردانیدند و به خدمت مغولان درآمدند. یکی از پسرانش به‌نام ارطغرل بخشی از قبیله را به آناتولی کوچ داد. ارطغرل نیای خاندان عثمانی است. زمانی‌که مغول‌ها حمله خود را از طریق عراق به داخل آناتولی شرقی آغاز کردند، ارطغرل برای مقابله با مغول‌ها و بیزانسی‌ها با حدود ۴۰۰ نفر از افراد قبیله خود به خدمت سلاجقه روم درآمد و سلطان سلجوق در ازای این خدمت زمین‌هایی را در نواحی مرزی آناتولی غربی به آنان واگذارد. پس از مرگ ارطغرل (حوالی سال ۶۷۹ ق./ ۱۲۸۰ م.) این قلمرو به‌همراه بخشی از قبیله قایی که قبلاً بر عهده او بود، به پسرش عثمان واگذار شد. روایت دیگری نیز وجود دارد که عثمانیان پیوندی با سلاجقه روم نداشتند و قبایل کوچ‌نشینی بودند که در سده ششم هجری/ دوازدهم میلادی در منطقه پراکنده شدند. آنان به‌مدت دو سده به‌صورت اقوام کوچ‌نشین زیستند و خدمات نظامی خود را به ←

رهبری بایزید اوّل (ایلدرم بایزید)،[3] قلمرو آن در قاره اروپا گسترش چشمگیر یافت و در اوائل نیمه دوّم سده پانزدهم با فتح قسطنطنیه، به‌رهبری سلطان محمد دوّم (فاتح)، در مقام تنها وارث امپراتوری روم شرقی (بیزانس) جای گرفت.[4] بدینسان، در پایان سده پانزدهم دولت عثمانی به اوج اقتدار و شکوه خود دست یافت؛ اقتدار و شکوهی که بیش از یک سده دوام آورد. در این دوران، عثمانی نه تنها- از نظر وسعت قلمرو و کثرت اتباع، اقتدار نظامی و سیاسی، نظم و سامان اجتماعی و ثروت دولت و سعادت و رفاه ملت- اوّلین دولت اروپایی به‌شمار می‌رفت، بلکه از نیمه سده شانزدهم میلادی خود را وارث رسمی خلافت اسلامی[5] و رهبر جهان اسلام نیز می‌دانست. در این زمان

---

حکمرانان عرضه کردند ولی بعدها که به قدرت رسیدند چنین رواج دادند که در اصل فرماندهان نظامی بودند نه عشایر ساده. (استانفورد شاو، *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه محمود رمضان‌زاده، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس، چاپ اول، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۴۱)

به‌نوشته اوزون چارشلی، عثمانیان در اصل سران یکی از طوایف ترک اوغوز بودند. اوغوزها (اوقوزها) به ۲۴ طایفه تقسیم می‌شدند. یکی از این طوایف "قایی" است که با طایفه "بیات" نزدیک است و هر دو به تیره گون خان تعلق داشتند. "قایی" به معنی مستحکم و صاحب قدرت است و "بیات" به معنی ثروتمند. پس از سده نهم میلادی قایی‌ها به‌همراه سلجوقیان وارد ایران شده و در نواحی خراسان اقامت گزیدند و سپس در اثر حمله مغول به‌همراه نیروهای خوارزمشاهیان به آذربایجان و آناتولی شرقی مهاجرت کردند. بخشی از آنان، به سرکردگی ارطغرل، امیرنشین عثمانی را تأسیس کردند. (اسماعیل حقی اوزون چارشلی، *تاریخ عثمانی*، ترجمه ایرج نوبخت، تهران: انتشارات کیهان، ۱۳۶۸، ج ۱، صص ۱۱۱-۱۲۵) عثمان بیگ (متوفی ۷۲۵ ق./ ۱۳۲۴ م.) پسر کوچک ارطغرل است. او با نام عثمان اوّل غازی به‌عنوان بنیانگذار دولت عثمانی شناخته می‌شود.

۳. ایلدرم بایزید: بایزید رعدگونه.

۴. به‌نوشته استانفورد شاو، «پس از فتح قسطنطنیه مسلمانان جهان محمد را در مقام رهبر جهاد با مسیحیت تأیید کردند... محمد به‌تدریج خود را نه تنها وارث روم شرقی بلکه در مقام فرمانروایی بر یک امپراتوری جهانی یافت.» (شاو، همان مأخذ، ج ۱، ص ۱۱۶) به‌نوشته *تاریخ اسلام کمبریج*، «فتح قسطنطنیه محمد دوّم را یک شبه به‌صورت معروف‌ترین سلطان در جهان اسلام درآورد.» (پ. م. هولت، آن. ک. س. لمبتون، *تاریخ اسلام*، ترجمه احمد آرام، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸، ص ۳۹۴)

۵. هلاکو خان مغول در صفر ۶۵۶ ق./ ۱۲۵۸ م. بغداد را تصرف کرد و با قتل خلیفه المستعصم‌بالله (۶۶۰ ق.) به خلافت عباسی در بغداد پایان داد. در این زمان، ابوالقاسم احمد المستنصربالله، وارث خلافت عباسی، به قاهره گریخت و در پناه الملک الظاهر رکن‌الدین بیبرس بندقداری، سلطان مملوک مصر، قرار گرفت. به این ترتیب خلافت عباسی در قاهره تا ۱۷ نسل تداوم یافت. خلفای قاهره فاقد نقش سیاسی و اجرایی بودند و بیش‌تر به‌عنوان رهبر دینی شناخته می‌شدند. محمد المتوکل علی الله سوّم (متوفی حوالی ۹۵۰ ق./ ۱۵۴۳ م.)، آخرین خلیفه عباسی، در دوران سلیم اوّل یا سلیمان قانونی از ←

عثمانی کشوری پهناور بود کـه قلمـرو آن در اروپـا تـا نزدیکـی شـهر ویـن (پایتخـت امپراتوری هابسبورگ) امتداد داشت، بخش عمده سرزمین‌های جنوب دریای مدیترانه و شبه‌جزیره عربستان را دربرمی‌گرفت، از شمال به رود دن و از شرق بـه مرزهـای ایـران محدود بود. از منظر اروپاییان غربی این دولت مهم‌ترین تجلی تمدن اسـلامی بـه‌شـمار می‌رفت و دادوستد و تعارض‌های فرهنگی و سیاسـی و نظـامی بـا آن نقـش اصـلی در تکوین انگاره‌ای داشت که غربیان از اسلام کسب کردند.[۶]

مورخین مرگ سلیمان قانونی (۲۰ صفر ۹۷۴ ق./ ۵ سپتامبر ۱۵۶۶ م.) را نقطه‌عطفـی در تاریخ عثمانی و سرآغاز فرایند انحطاط تدریجی این دولت می‌داننـد. در واقـع، ایـن انحطاط هر چند در اواخر سده شانزدهم میلادی، پس از مرگ سـلیمان، رخ نمـود و در نیمه اوّل سده هفدهم شتاب گرفت، ولـی بنیـان‌هـای اجتمـاعی آن در دوران حکومـت سلیمان و در اوج شکوه دولت عثمانی تکوین یافت. سیر افـول مـداوم دولـت عثمـانی مقارن و همپیوند با سیر ظهور و اعتلای روزافزون تمدن جدیدی اسـت کـه در اروپـای غربی سربرکشید. این دو تحول موازی بخش مهمی از فرایند عظیمـی را شـکل داد کـه سرنوشت بشریت را در طول سده‌های اخیر رقم زد و سـرانجام در اوایـل سـده بیسـتم میلادی جغرافیای سیاسی کنونی جهان را پدید آورد.

در تبیین علل انحطاط عثمانی به‌طور عمده باید به عوامل زیر توجه کرد:

### ۱- افزایش جمعیت و پیامدهای آن

در طول سده شانزدهم، جمعیت عثمانی به‌شـکلی عظـیم افـزایش یافـت. ایـن افـزایش جمعیت بر روند افزایش سطح زیر کشت اراضی کشاورزی پیشی گرفـت، تعـادل میـان این دو از دست رفت و به پیدایش توده کثیـری "اضـافه جمعیـت" انجامیـد. بـه‌نوشـته استانفورد شاو، جمعیت عثمانی طی سده شانزدهم تقریباً دو برابر شد.

---

منصب خلافت به‌سود سلطان عثمانی چشم پوشید و به این ترتیب خلافت از خاندان عباسی به خانـدان عثمانی انتقال یافت. خلافت عثمانی در ۲۶ رجب ۱۳۴۲ ق./ ۳ مارس ۱۹۲۴ م. با رأی مجلس بـزرگ ملّی ترکیه منقرض شد.

۶. برای آشنایی با نقش عثمانی در تکوین انگاره غربی از اسلام بنگرید به:
Norman Daniel, *Islam, Europe and Empire,* Edingurgh: The University Press, 1966. pp. 11-23.

مشکلات ازدیاد جمعیت بیشتر از افزایش شدید موالید و کاهش میزان مرگ و میر ناشی می‌شد و همین امر خود از یک دوره صلح و امنیت در امپراتوری عثمانی و کاهش شیوع طاعون نشئت می‌گرفت. بنابراین، میزان جمعیت خواستار کار و زمین بسیار فراتر از امکانات امپراتوری بود.[۷]

افزایش جمعیت منجر به پیدایش توده انبوهی از جوانان بیکار شد. این "اضافه جمعیت" هر چند در جنگ‌ها سودمند بود ولی پس از متوقف شدن گسترش عثمانی در قاره اروپا، در پایان سده شانزدهم، به عاملی مؤثر در نابسامان کردن ساختار اجتماعی و سیاسی بدل شد. بخشی از این جمعیت به صفوف نظامیان، بخشی به دستگاه دولتی و بخشی به "سُفته‌ها"[۸] (طلاب علوم دینی) پیوستند. این امر سبب افزایش شمار شاغلین در دیوان‌سالاری و نیز تورّم طلاب علوم دینی شد که متناوباً مدارس خود را ترک می‌کردند و برای گردآوری وجوهات به روستاها می‌رفتند.

بعضی از این سُفته‌ها که عددشان از نیمه قرن دهم/ شانزدهم به صورتی عجیب افزایش یافته بود، گروه‌هایی را تشکیل می‌دادند که همچون ابرهایی از ملخ‌ها بر سر دهکده‌ها فرود می‌آمدند. تشخیص بعضی از آنان از دسته‌های راهزنان غیرممکن بود.[۹]

شمار ینگی‌چریکان در دوران سلیمان قانونی، که اوج قدرت نظامی عثمانی است، تنها ۱۲۰۰۰ نفر بود. این رقم در سال‌های سلطنت مراد سوم بیش از دو برابر شد و به ۲۷۰۰۰ نفر رسید؛ و در دوران محمد سوم ۴۵۰۰۰ نفر و در دوران احمد اوّل ۴۷۰۰۰ نفر[۱۰] و در پایان سلطنت ابراهیم (۱۶۴۸) حدود ۵۰ هزار نفر بود.[۱۱] در زمان مراد

۷. شاو، همان مأخذ، ج ۱، ص ۲۹۷.

۸. طلاب عثمانی ابتدا "سوخته" (sukhte) نامیده می‌شدند. این واژه بعدها به‌صورت "سُفته" (Softa) رواج یافت.

9. P. M. Holt, Ann K. S. Lambton, Bernard Lewis [ed.], *The Cambridge History of Islam,* Cambridge University Press, 1970, vol. 1, p. 344.

10. John Kingsley Birge, *The Bektashi Order of Dervishes,* London: Luzac & Co., 1965, p. 75.

۱۱. [جوزف] هامر پورگشتال، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ترجمه میرزا زکی علی‌آبادی، تهران: زرین، چاپ اول، ۱۳۶۷-۱۳۶۹، ج ۳، ص ۲۱۴۶.

مشخصات متن اصلی به آلمانی و ترجمه فرانسه آن، که در زمان حیات هامر- پورگشتال انتشار یافته، چنین است:

←

چهارم کل نیروهای نظامی عثمانی در ۲۰۰ هزار نفر تثبیت شد.[۱۲] در سال ۱۶۵۰ حقـوق سالیانه ینگی‌چریکان حدود ۸۰۰ هزار غروش، معادل ۷۶۸ هزار پوند استرلینگ، بـود.[۱۳] ترخونچی احمد پاشا در اصلاحات خود (۱۶۵۲) تعداد ینگـی‌چریکـان را در ۵۰ هـزار نفر و تعداد سپاهیان (سواره نظام قپوقلی) را در ۲۵۹۰۰ نفر ثابت کرد.[۱۴]

**در اینجا این پرسش بنیادین مطرح است کـه چـرا در اروپـای غربـی پدیـده "انفجـار جمعیت" به عاملی مهم در توسعه این مناطق بدل شد و در پایه ظهور تمدن جدیـد غـرب قرار گرفت ولی در عثمانی تأثیری معکوس بخشید؟** برای یافتن پاسخ برای ایـن پرسـش باید به دو عامل توجه کرد:

Joseph von Hammer [Joseph, Freiherr von Hammer-Purgstall (1774-1856)], *Geschichte des osmanischen Reiches*, 10 vol. (1827-35, reprinted 1963); French translation: *Histoire de l'Empire ottoman depuis son origine jusqu'à nos jours,* 18 vol. (1835-43).

*تاریخ امپراتوری عثمانی* هامر- پورگشتال مهم‌ترین و معتبرترین مأخذ اروپـایی در زمینـه تـاریخ عثمانی به‌شمار می‌رود و بر انبوهی از اسناد و مدارک دیپلماتیک استوار است. ترجمه فارسی این اثـر گرانسنگ در دوران ناصری بر اساس متن فرانسه صورت گرفته و در ربیع‌الاول ۱۳۱۳ ق. بـه پایـان رسیده است. جوزف هامر- پورگشتال در سال ۱۷۷۴ در شهر گراتس به‌دنیا آمد. زبان‌هـای ترکـی و فارسی را در آکادمی سلطنتی خاورمیانه در وین آموخت. در سال ۱۷۹۹ به استانبول اعزام و در سـال ۱۸۰۲ دبیر سفارت اتریش در استانبول شد. در سال ۱۸۰۷ در مقام مترجم دربار وین جای گرفـت. در سال‌های ۱۸۴۷-۱۸۴۹ ریاست آکادمی علوم وین را به‌دست داشت که به پیشنهاد خود او تأسیس شده بود. آثار دیگر وی عبارتند از: *تاریخ هنر و شعر عثمانی* (۴ جلد)، *تاریخ علـوم و ادبیـات عـرب* (۷ جلد)، *ترجمه دیوان حافظ*؛ این همان ترجمه‌ای است که مورد مطالعه گوته قرار گرفت و بر او تـأثیر نهاد. هامر- پورگشتال در سال ۱۸۵۶ در ویـن درگذشـت. زکـی علـی‌آبـادی مازنـدرانی در عهـد ناصرالدین‌شاه قاجار به ترجمه *تاریخ امپراتوری عثمانی* هـامر پورگشـتال پرداخـت و در ربیـع‌الاول ۱۳۱۳ ق. آن را به پایان برد. کتاب فوق در سال‌های ۱۳۶۷-۱۳۶۹ با تلاش جمشید کیان‌فر بـه‌همـراه فهارسی دقیق و مفید به‌شکلی شایسته به چاپ رسیده است.

۱۲. همان مأخذ، ج ۳، صص ۲۰۵۹-۲۰۶۰.

۱۳. همان مأخذ، ص ۲۱۸۰.

۱۴. ترخونچی احمد پاشا تعداد سپاهیان را ۲۵۹۰ نفر و تعداد ینگی‌چریکان را ۵۰ هـزار نفـر قـرار داد. (هامر پورگشتال، ج ۳، ص ۲۲۷۶) اشتباه است و شمار سپاهیان باید ۲۵۹۰۰ باشد. در همانجـا آمـده: اگر قره مراد پاشای صدراعظم می‌خواست به وعده خود وفا کند و اخراج‌شـدگان را بـه سـرکار بـاز گرداند، تعداد سپاهیان به ۵۰ هزار و ینگی‌چریکان به ۸۰ هزار نفر می‌رسید.

اوّل، برخلاف عثمانی، در سده‌های شانزدهم و هفدهم میلادی در اروپای غربی چنان افزایش جمعیتی وجود نداشت که توازن میان نیروی انسانی و وسایل تولید (به‌طور عمده زمین کشاورزی) را بر هم زند. جمعیت انگلستان حتی تا پایان سده هیجدهم رشدی کند داشت و از ۴/۷ میلیون نفر در اواخر سده شانزدهم به کمتر از ۵/۵ میلیون نفر در سال ۱۷۰۰ رسید. تنها در سده نوزدهم بود که این کشور با پدیده‌ای به‌نام "انفجار جمعیت" مواجه شد.[۱۵] فرانسه نیز همین وضع را داشت و جمعیت ۲۶۰ هزار نفری شهر پاریس در سال ۱۵۵۳ در اوایل سده هیجدهم به ۵۰۹ هزار نفر رسید.[۱۶] در طول سده‌های شانزدهم و هفدهم در سرزمین‌های آلمانی‌نشین نیز نه تنها رشد جمعیت وجود نداشت بلکه بسیاری از مردم این مناطق در اثر قحطی یا بیماری‌های مسری یا جنگ تلف می‌شدند. مورخین آلمانی تلفات نیروی انسانی در جنگ سی ساله (۱۶۱۸–۱۶۴۸) را یک سوم، نیم و حتی دو سوم جمعیت سرزمین‌های آلمانی‌نشین می‌دانند؛ و برخی مورخین برآنند که در این دوران جمعیت روستاها ۴۰ درصد و جمعیت شهرها ۳۳ درصد کاهش یافتند.[۱۷]

دوّم، استعمار اروپایی از آغاز سده شانزدهم میلادی تهاجم خود را به قاره آمریکا آغاز نمود و در نیمه اوّل این سده ۱۲ الی ۱۵ میلیون نفر از سکنه این سرزمین عظیم و زرخیز و جزایر آن را قتل‌عام کرد.[۱۸] از آن پس، نه تنها معضلی به‌نام محدودیت اراضی کشاورزی و منابع طبیعی و معدنی برای قدرت‌های استعماری اروپا وجود نداشت بلکه به‌عکس کمبود نیروی انسانی شکار سکنه بومی قاره آفریقا و پیدایش تجارت جهانی برده و به تبع آن پیدایش و رشد **اقتصاد پلانت‌کاری** را سبب شد. این تحول در طول سده‌های پسین ثروتی بیکران را به اروپای غربی وارد کرد.[۱۹] به‌تدریج، جمعیتی کثیر از اروپای غربی به قاره آمریکا مهاجرت کردند: در نیمه اوّل سده هفدهم، در پی سلطه بریتانیا بر جزایر هند غربی، جمعیت این منطقه از ۵۰ هزار نفر به یک میلیون نفر افزایش یافت؛[۲۰] و در سال ۱۷۶۰ تنها در منطقه ویرجینیا حدود ۲۰۰ هزار اروپایی و

۱۵. عبدالله شهبازی، *زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران*، ج ۱، ص ۲۵۶.
۱۶. همان مأخذ، ص ۲۵۹.
۱۷. همان مأخذ، ج ۴، ص ۱۱۸.
۱۸. همان مأخذ، ج ۱، ص ۲۲۰.
۱۹. درباره اقتصاد پلانت‌کاری و جایگاه بزرگ آن در پیدایش تمدن جدید غرب بنگرید به: *زرسالاران*، ج ۱، صص ۲۱۹–۲۵۵؛ همان مأخذ، ج ۲، صص ۱۶۶–۱۹۱.
۲۰. همان مأخذ، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲۰۰ هزار برده سیاه می‌زیستند.[۲۱] "انفجار جمعیت" در اروپای غربی در سده نوزدهم رخ داد. در این زمان هنوز اراضی غیرمسکون و حاصلخیز پهناوری برای جذب این "اضافه جمعیت" وجود داشت. در سه دهه پایانی سده نوزدهم بیش از ۲۵ میلیون نفر از اروپا به آمریکا و استرالیا مهاجرت کردند.[۲۲] امروزه تنها در جزایر هند غربی بیش از ۳۰ میلیون نفر زندگی می‌کنند که همه از نسل مهاجران پس از کریستف کلمب‌اند. *دائرة‌المعارف آمریکانا* درباره ترکیب نژادی مردم این جزایر می‌نویسد: ‹مردم ماقبل کلمب مدت‌ها پیش ناپدید شده‌اند. بومیان آمریکایی که در این جزایر می‌زیستند به‌سرعت با اروپاییانی جایگزین شدند که در این جزایر یکی پس از دیگری مأوا می‌گرفتند.› این اروپاییان با بردگان سیاه آفریقایی خود آمیختند و پیامد آن استقرار نژادی دورگه در این جزایر بود.[۲۳] در زمان سفر کلمب، تنها در جزیره هائیتی حدود ۹۰۰ هزار نفر مردم بومی می‌زیستند که در نیمه سده هیجدهم هیچ نشانی از آنان بر جای نماند.[۲۴] کارل مارکس در بحث "منشاء سرمایه‌داری صنعتی" می‌نویسد:

> کشف معادن طلا و نقره در آمریکا، قلع و قمع و به بردگی گرفتن و مدفون کردن مردم بومی در معادن، آغاز استیلا و غارت هند شرقی، تبدیل قاره آفریقا به قرق‌گاه سوداگرانه برای شکار سیاهپوستان، بیانگر طلوع سرخ‌گون عصر تولید سرمایه‌داری است. این رویدادهای چکامه‌گونه نیروی محرکه اصلی انباشت بدوی [سرمایه] به‌شمار می‌روند... ثروت‌های بزرگ یک روزه مانند قارچ می‌روئیدند و انباشت بدوی بدون صرف پشیزی به وقوع می‌پیوست... آن پیروان پرهیزکار و موقر پروتستانتیسم،[۲۵] پوریتان‌های نیوانگلند،[۲۶] در سال ۱۷۰۳، بنا به مصوبه شورای خود، جایزه‌ای به مبلغ ۴۰ پوند استرلینگ برای پوست سر هر بومی یا برای اسیر ساختن هر سرخپوست مقرر داشتند و در سال ۱۷۲۰ برای هر پوست سر جایزه ۱۰۰ پوندی معین نمودند. در سال ۱۷۴۴ پس از آن‌که کمپانی

۲۱. همان مأخذ، ص ۲۲۵.

۲۲. همان مأخذ، ج ۱، ص ۲۵۶.

23. *Americana*, 1975, vol. 28, pp. 636-637.

۲۴. همان مأخذ، ج ۱، ص ۲۲۰.

25. "Those sober virtuosi of Protestantism, the Puritans of New England..."

ایرج اسکندری جمله فوق را چنین ترجمه کرده که نادرست است: ‹این کارشناسان سخت‌گیر و ترش‌روی پروتستانتیسم، این منزه‌طلبان انگلستان جدید...›

۲۶. بنگرید به: *زرسالاران*، ج ۲، صص ۳۱۰-۳۱۶.

خلیج ماساچوست[۲۷] قبیله معینی را متجاسر و یاغی اعلام داشت، قیمت‌های زیر تعیین گردید: برای پوست سر ذکور ۱۲ ساله و بالاتر ۱۰۰ پوند استرلینگ و برای پوست سر زنان و کودکان ۵۰ پوند استرلینگ... پارلمان انگلستان این سگ‌های درنده و پوست‌سرکن‌را ابزاری نامید که "خداوند و طبیعت" در دست او قرار داده است... نظام مستعمراتی آن "خدای بیگانه‌ای" است که در جنب ایزدان کهن اروپا در قربان‌گاه نشسته بود. او روزی سایر خدایان را با ضربه و نهیب از پرستشگاه بیرون ریخت و اضافه ارزش[۲۸] را به‌عنوان تنها غایت و هدف بشریت اعلام نمود.[۲۹]

**"نسل‌کشی"،[۳۰] به معنی انهدام کامل جمعیت بومی یک سرزمین، میراث فرهنگی قبایل توتونی در اروپای جدید است.** در تهاجم قبایل توتونی- واندال‌ها و بورگوندی‌ها و ویسیگوت‌ها و سپس فرانک‌ها- به سرزمین قبایل گل (فرانسه) در سده پنجم میلادی مردم بومی این سرزمین به‌کلی از میان رفتند و در تهاجم قبایل توتونی به جزایر کنونی بریتانیا در سده‌های پنجم تا هفتم میلادی نسل بسیاری از مردم بومی، از جمله پیکت‌ها و بریتون‌ها، منقرض شد. با گروش قبایل توتونی به مسیحیت، فرهنگ "نسل‌کشی" به

۲۷. بنگرید به: همان مأخذ.

28. Surplus value

در نظریه اقتصادی مارکس، "اضافه ارزش" مفهوم بنیادی است که در پایه شیوه تولید سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. عجیب است که ایرج اسکندری این واژه را "افزون‌گری" ترجمه کرده که نادرست است.

۲۹. کارل مارکس، *سرمایه*، ترجمه ایرج اسکندری، [لایپزیگ:] انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۲، ج ۱، صص ۶۸۰-۶۸۳. (در ترجمه فارسی با توجه به ترجمه انگلیسی *کاپیتال* مارکس برخی اصلاحات صورت گرفت.)

30. Genocide

واژه Genocide را رافائل لمکین (Raphael Lemkin)، حقوق‌دان لهستانی، در سال ۱۹۴۴ برای ارجاع به اقدامات آلمان نازی ساخت. در *دائرة‌المعارف انکارتا* (ویرایش سال ۲۰۰۳) تاریخچه نسل‌کشی به‌نحوی بیان شده که گویا در اصل یک پدیده غیرغربی است. این مأخذ، به‌عنوان نمونه‌های تاریخی نسل‌کشی از تهاجم آتیلا، "فاتح آسیایی"، به اروپا در سده پنجم میلادی و از تهاجم مغول به خاورمیانه در سده سیزدهم میلادی یاد می‌کند ولی کمترین اشاره‌ای به بزرگ‌ترین نمونه‌های نسل‌کشی در تاریخ بشری- فجایع قبایل توتونی، که نیاکان بخشی از مردم کنونی اروپای غربی به‌شمار می‌روند، نسل‌کشی مسلمانان در شبه‌جزیره ایبری و نسل‌کشی مردم بومی قاره آمریکا به‌وسیله مهاجمان اروپای غربی- نمی‌کند. ("Genocide", *Microsoft Encarta Reference Library 2003*)

مسیحیت اروپایی وارد شد و در دوران جنگ‌های صلیبی علیه "کفار" اسلاو رواج گسترده یافت. شهسواران توتونی، با فرمان امپراتور فردریک دوّم هوهنشتاوفن، از سال ۱۲۳۳ میلادی تهاجم گسترده و خونینی را به سرزمین قبایل اسلاو بروسی آغاز کردند، به مدت پنجاه سال به تسخیر سرزمین بروسی‌ها مشغول شدند، در این دوران بخش اعظم مردم بومی را به‌کلی از میان بردند و رعایای آلمانی خود را در اراضی ایشان اسکان دادند. بقایای مردم بروسی در سده هفدهم به‌طور کامل در مهاجران آلمانی مستحیل شدند و نشانی از ایشان بر جای نماند. این همان سرزمینی است که بعدها به دولت پروس تبدیل شد و در پایه تأسیس امپراتوری واحد آلمان قرار گرفت.[۳۱] این تهاجم شهسواران توتونی به‌سوی شرق ادامه یافت و اگر قوم روس خود را در تحت حمایت خانات قبچاق قرار نمی‌داد سرنوشتی مشابه بروسی‌ها و سایر اقوام اسلاو حوزه بالتیک در انتظارش بود.[۳۲] بعدها، استعمارگران غربی این رویّه را در قبال مسلمانان شبه‌جزیره ایبری و سپس علیه سکنه بومی قاره آمریکا و هزاران جزیره واقع در اقیانوس‌های اطلس و آرام، از جمله استرالیا، در پیش گرفتند.[۳۳]

این درست است که عثمانی در طول سده شانزدهم بخش‌های وسیعی از شرق و جنوب اروپا را به تصرف درآورد ولی گسترش عثمانی از ماهیتی به‌کلی متفاوت با سلطه استعماری اروپاییان غربی بر قاره آمریکا برخوردار بود و لذا از پدیده‌ای به‌نام "استعمار عثمانی" در اروپای شرقی و مرکزی نمی‌توان سخن گفت. عثمانیان رویه سنتی "کشورگشایی" را در چارچوب فرهنگ شرقی- اسلامی دنبال می‌کردند و تنها به‌دنبال گسترش قلمرو خود بودند. آنان، صرفنظر از غارت‌ها و کشتارهایی که در چنین جنگ‌هایی مرسوم بود، هیچگاه در سرزمین‌های مفتوحه سیاست "نسل‌کشی" و انهدام کامل سکنه بومی و ایجاد "کلنی" و "پلانت" متکی بر نیروی کار مهاجران یا بردگان را در پیش نگرفتند حال آن‌که می‌توانستند از طریق اتخاذ چنین سیاست‌هایی جمعیت اضافی آناتولی را در سرزمین‌های حاصلخیز اروپا جای دهند.

۳۱. بنگرید به: *زرسالاران*، ج ۴، ص ۱۶۸.

۳۲. بنگرید به: همان مأخذ.

۳۳. در اقیانوس آرام، به‌جز استرالیا که به‌طور قراردادی به‌عنوان قاره شناخته می‌شود، بیش از ۲۵۰۰۰ جزیره وجود دارد که مجموع مساحت آن‌ها ۱،۲۶۱،۴۵۶ کیلومتر مربع است.

بردهداری، به عنوان یک نظام اقتصادی، دارای کارکرد تولیدی معینی است یعنی باید عرصه‌ای برای بهره‌کشی از این نیروی انبوه وجود داشته باشد. در غیر این‌صورت، "غلامان" و "کنیزان" هماره در سطحی محدود و ناچیز می‌مانند. به‌عبارت دیگر، باید "پلانت"هایی باشد تا "بردگانی" به کار گرفته شوند. در صورت فقدان "پلانت"، "غلام" و "کنیز" همان کارکردی را دارد که پیش از تملک قاره آمریکا در اسپانیا و پرتغال داشت. چنان‌که دیدیم، از آغاز تا نیمه سده هفدهم، تجارت اروپایی برده رشدی اندک داشت و تنها زمانی به اوج میلیونی خود رسید که کشتزارهایی قابل اعتنا در قاره آمریکا به چنگ اروپاییان افتاد. در سرزمین‌های شرق، از چین تا ایران و عثمانی و خاورمیانه عربی و شمال آفریقا، هیچگاه چنین مناطق خالی از سکنه کهن بومی وجود نداشت تا نیازی به "واردات" برده و بهره‌کشی از نیروی کار آنان باشد. در میان ملت‌های شرقی تنها ژاپنی‌ها، در سده نوزدهم و اوایل سده بیستم، برای قطع انبوه جنگل‌های خود از طریق اسارت کره‌ای‌ها به ایجاد یک نظام برده‌داری قابل‌اعتنا دست زدند.[۳۴]

این امر در مورد سرزمین‌های اروپایی عثمانی نیز صادق است. در تاریخ عثمانی ظاهراً تنها یک مورد جدّی را می‌شناسیم که انتقال جمعیت انبوه از آناتولی به سرزمین‌های مفتوحه به اجرا درآمد: پس از تسخیر قبرس (۹۷۹ ق./ ۱۵۷۱ م.) حکومت عثمانی فرمان داد که هزاران تن از روستاییان بی‌زمین و بیکار آناتولی به این جزیره مهاجرت کنند. خلیل اینالچیک، در *تاریخ اسلام کمبریج*، این فرمان را نشانه توجه حکومت عثمانی به مسئله افزایش جمعیت و پیامدهای آن می‌داند.[۳۵] تحلیل فوق درست به‌نظر نمی‌رسد. این اقدام را نباید سیاست رسمی دولت عثمانی دانست بلکه باید آن را به طرح‌های یوسف ناسی و گردانندگان کمپانی مندس منتسب کرد که سلیم دوّم را به اشغال قبرس واداشتند.[۳۶] سوداگران یهودی بنیانگذاران تجارت اروپایی برده و اقتصاد پلانت‌کاری بودند و همینان بودند که در پیوند با دربار پرتغال اولین پلانت عصر جدید را در سال ۱۴۹۲ میلادی در جزیره سائوتم با هدف تولید شکر ایجاد کردند[۳۷] و

۳۴. *زرسالاران*، ج ۱، صص ۲۳۹-۲۴۰.

35. *The Cambridge History of Islam*, vol. 1, p. 343.

۳۶. برای آشنایی با یوسف ناسی و کمپانی مندس بنگرید به: *زرسالاران*، ج ۲، صص ۸۱-۸۵؛ ج ۴، صص ۲۹۵-۳۱۷.

۳۷. *زرسالاران*، ج ۲، ص ۱۷۰.
جزیره سائوتم، واقع در خلیج گینه (غرب آفریقا)، هنوز نیز به پرتغال تعلق دارد.

بعدها نقش بزرگی در گسترش اقتصاد پلانت‌کاری و تبدیل آن به قلب اقتصاد اروپای غربی در سده‌های هفدهم و هیجدهم میلادی ایفا نمودند. ورنر سومبارت، اقتصاددان نامدار آلمانی، اقتصاد پلانت‌کاری را نیروی محرکه‌ای می‌داند که «موتور سرمایه‌داری را روشن کرد.»[۳۸]

گردانندگان یهودی کمپانی منـدس مروج همین سیاست در عثمانی شدند و در مواردی چون اشغال قبرس و به اسارت درآوردن و فروش ایرانیان، که از اوایل سلطنت مراد سوم و با اشغال آذربایجان و شروان (۹۸۶ ق./ ۱۵۷۸ م.) آغاز شد، این رویّه را در میان عثمانیان رواج دادند.[۳۹] ولی میراث غنی مدنیّت و سنن و فرهنگ اسلامی در عثمانی این رویّه را محدود کرد و اجازه نداد که، برخلاف غرب، به "نظام اقتصادی" بدل شود. عثمانیان، در مجموع، به‌دلیل فقدان "مجوز شرعی" نسل‌کشی را جایز نمی‌دانستند و لذا آن را به سیاست رسمی و دولتی بدل نکردند. در آغاز سده هفدهم میلادی، **یاوز علی پاشا مالکوویچ،**[۴۰] **صدراعظم عثمانی، با صدور فرمانی خرید و فروش غلام و کنیز را ممنوع نمود.**[۴۱] **این ممنوعیت در زمانی است که با تأسیس کمپانی‌های ویرجینیا (۱۶۰۶)، پلیموت (۱۶۲۰)، هند غربی هلند (۱۶۲۶)، خلیج ماساچوست (۱۶۲۹)، خلیج هودسن (۱۶۷۰) و ده‌ها کمپانی مشابه دیگر موج بزرگ تجارت برده به‌وسیله غربیان آغاز می‌شد. با تأسیس کمپانی سلطنتی آفریقایی بریتانیا (۱۶۶۳)، در دوران سلطنت چارلز دوّم، این موج اوجی بی‌سابقه یافت و در سده هیجدهم میلادی الیگارشی بریتانیا و شرکای یهودی ایشان را به بزرگ‌ترین تاجر برده در تاریخ بشر بدل نمود. به‌نوشته درک کرتون، در فاصله سال‌های ۱۶۸۰ تا ۱۷۸۶ بریتانیا به تنهایی بیش از دو میلیون برده را به اسارت گرفت، حمل کرد و فروخت.**[۴۲]

ثروت ناصح پاشا، دولتمرد و صدراعظم عثمانی، را در زمان قتل او (۱۶۱۴) چنین ذکر کرده‌اند: بیش از یک میلیون دوکات (سکه طلای ونیز) و یک میلیون اکو (سکه

۳۸. همان مأخذ، ج ۲، ص ۲۳۹.
۳۹. همان مأخذ، ج ۴، ص ۳۱۲.
۴۰. یاوز علی پاشا اهل بوسنی و از خاندان سرشناس مالکوویچ بود. او قبل از رسیدن به منصب صدارت والی مصر بود. در بهار ۱۶۰۴ در بلگراد درگذشت. "یاوز" به معنی سخت‌خو است. (هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۱۶۷۲)
۴۱. همان مأخذ، ص ۱۶۹۱.
۴۲. *زرسالاران*، ج ۱، ص ۲۲۷.

طلای اسپانیا) وجه نقد، ۱۸۰۰ قبضه شمشیر طلاکوب جواهرنشان که یکی از آن‌ها را که از الماس بود ۵۰ هزار دوکات قیمت کردند، انبارهای متعدد مملو از قالی‌های ایران و مصر و پارچه‌های مخمل و اطلس و قماش‌های حریر، ۷۰۰ رأس مادیان عربی، ۱۸۰۰ نفر شتر، ۴۰۰۰ رأس قاطر و ۵۰۰ هزار گوسفند.[۴۳] این ثروتی است که امروزه باید با ارقام میلیارد دلاری سنجیده شود. **وجه نقد ناصح پاشا (سکه‌های دوکات طلای ونیز و اسکودوی اسپانیا) به تنهایی معادل دو میلیون پوند استرلینگ آن زمان بود. توجه کنیم که در سال ۱۶۰۲ میلادی کمپانی هند شرقی هلند با سرمایه‌ای معادل ۵۰۰ هزار پوند استرلینگ تأسیس شد،[۴۴] در سال ۱۶۱۷ کل سرمایه نقدی کمپانی هند شرقی انگلستان ۱/۶ میلیون پوند استرلینگ بود و کل واردات کمپانی هند شرقی به بریتانیا در سال ۱۶۸۴ حدود ۸۰۰ هزار پوند گزارش شده است.**[۴۵]

در کتاب *زرسالاران* مقایسه‌ای میان ثروت هند و انگلستان در سده‌های هفدهم و هیجدهم میلادی به‌دست داده‌ام: در حوالی سال ۱۶۹۰ درآمد سالیانه دولت اورنگ‌زیب معادل حدود ۲۸ میلیون پوند استرلینگ بود و در زمان مرگ اورنگ‌زیب (۱۷۰۷) در خزانه دهلی حدود ۲۰ میلیون پوند و در خزانه مرشدآباد حدود ۸/۸ میلیون پوند ثروت وجود داشت.[۴۶] درآمد دولت عثمانی در سال ۱۶۵۳ بیش از ۱۹ میلیون پوند استرلینگ بود.[۴۷] درآمد دولت بریتانیا را در سال‌های سلطنت جرج اوّل هانوور سالیانه ۸ میلیون پوند ذکر کرده‌اند و در زمان مرگ جرج (۱۷۲۷) دولت بریتانیا ۵۳ میلیون پوند بدهی داشت.[۴۸] سر جوسیا چایلد، رئیس کمپانی هند شرقی، در زمان مرگ (۱۶۹۹) حدود ۲۰۰ هزار پوَند ثروت بر جای گذارد. ثروت آصف خان یمین‌الدوله در زمان مرگ

۴۳. هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۱۷۶۸.
۴۴. *زرسالاران*، ج ۱، ص ۸۵.
۴۵. همان مأخذ، ص ۷۸.
۴۶. همان مأخذ، ص ۱۱۶.
۴۷. در ۲۹ ربیع‌الاول ۱۰۶۳ ق./ ۱۷ فوریه ۱۶۵۳م. مجلس دیوانی برای رسیدگی به وضع دخل و خرج دولت عثمانی در حضور سلطان منعقد شد. طبق دفاتر دخل و خرج، تا سال ۱۰۵۳ ق./ ۱۶۴۳ م. درآمد دولت بیشتر یا مساوی با مخارج آن بود ولی در یک دهه اخیر همواره خرج بیش از دخل بود. در این سال مداخل دولت دو میلیارد و ۴۰۰ میلیون آقچه (معادل حدود ۱۹/۲ میلیون پوند استرلینگ) محاسبه شد و مخارج آن دو میلیارد و ۵۲۰ میلیون آقچه (معادل حدود ۲۰ میلیون پوند استرلینگ). (هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۲۲۲۵)
۴۸. *زرسالاران*، ج ۳، ص ۳۴۷.

(۱۶۹۴) بیش از دو میلیون پوند و ثروت ملا عبدالغفار بوهره، ملک‌التجار بندر سورت، در زمان مرگ (۱۷۱۶) بیش از ۷۰۰ هزار پوند استرلینگ بود.[۴۹] در سال ۱۷۱۰ ارزش کل سهام کمپانی هند شرقی بریتانیا دو میلیون پوند استرلینگ ارزیابی شده است و در سال ۱۷۴۰ کمپانی سرمایه‌ای معادل سه میلیون پوند استرلینگ در اختیار داشت.[۵۰] بنابراین، **آن عاملی که مانع پیدایش سرمایه‌داری جدید در شرق شد نه عدم انباشت اولیه سرمایه، چنان‌که برخی ادعا می‌کنند، بلکه سیطره چنان فرهنگی بود که با استعمار جدید مبتنی بر اقتصاد پلانت‌کاری با تمامی لوازم آن- تهاجم ماوراءبحار، نسل‌کشی و برده‌داری- به‌کلی بیگانگی داشت.**

**گسترش سریع عثمانی در اعماق قاره اروپا تنها ناشی از فرادستی نظامی ایشان نبود بلکه گروش داوطلبانه توده وسیع مردم اروپا به عثمانیان نقش مهمی در این فرایند داشت و این امر راه را بر هرگونه توجیه شرعی برای "نسل‌کشی" و انهدام کامل سکنه بومی می‌بست. به‌عبارت دیگر، عثمانیان در سرزمین‌های مفتوحه اروپایی با اراضی خالی از سکنه مواجه نبودند بلکه سرزمین‌هایی با سکنه پرشمار و بنیان‌های استوار مدنی- فرهنگی به قلمرو حاکمیت ایشان وارد می‌شدند، این مردم از حقوق کامل شهروندی عثمانی برخوردار می‌گردیدند و حکومت عثمانی خود را موظف به تأمین امنیت و آسایش ایشان می‌دانست.**

### ۲- سلطه اروپای غربی بر قاره آمریکا

در بررسی علل انحطاط عثمانی دومین عاملی که باید مدّ نظر قرار گیرد، تأثیر بزرگی است که سیلان ثروت قاره آمریکا به اروپای غربی از اواخر سده شانزدهم میلادی بر جای نهاد. از زمان کارل پنجم، که خاندان هابسبورگ سلطنت اسپانیا و مستعمرات پهناور آن را در قاره آمریکا نیز به‌دست آورد، به‌تدریج این ثروت بیکران به پشتوانه مالی نیرومندی برای جنگ‌ها و دسیسه‌های آن علیه عثمانی بدل شد. بخش مهمی از مخارج سنگین حکومت جابرانه و جنگ‌های خونین کارل پنجم را طلا و نقره آمریکا تأمین می‌کرد. به‌نوشتهٔ *بریتانیکا*، تنها در سال ۱۵۵۰ هفده کشتی برای او سه میلیون سکه دوکات طلا از آمریکا آورد.[۵۱] در دو دهه پایانی سده شانزدهم حکومت

۴۹. همان مأخذ، ج ۱، صص ۱۳۲-۱۳۳.
۵۰. همان مأخذ، ص ۲۴۵.
۵۱. همان مأخذ، ج ۳، ص ۲۴.

هابسبورگ از اقتدار مالی بیشتر برخوردار شد و این در زمانی است که فیلیپ دوّم، پسر کارل پنجم امپراتور هابسبورگ، علاوه بر اسپانیا و مستعمرات آن، از سال ۱۵۸۰ پرتغـال و امپراتوری ماوراءبحار آن در آمریکا و آسیا را نیز به قلمـرو خـود منضـم سـاخت. بـا اتکاء بر این قدرت مالی بود که خاندان هابسبورگ توانست بر توسعه عثمانی به اعمـاق قاره اروپا نقطه پایان نهد. بدینسان، عثمانی با حریفی مواجـه شـد کـه تـا اواسـط سـده هفدهم بر امپراتوری جهانی پهناوری فرمان می‌راند که قلمرو آن بخـش مهمـی از قـاره اروپا را دربرمی‌گرفت، مستعمراتش از آسیا تا آمریکا گسـترده بـود، و از پشـتوانه مـالی معادن طلا و نقره و پلانت‌های قاره آمریکا و تجارت دریایی با شرق برخوردار بود.

**در این میان به‌ویژه سیلان نقره قاره آمریکا به بازارهای جهانی بر وضع مالی عثمـانی تأثیرات وخیم و علاج‌ناپذیر بر جای نهاد. از سال ۹۸۸ ق./ ۱۵۸۰ م. نقـره ارزان معـادن قاره آمریکا سراسر مملکت عثمانی را پر کرد و بحران مالی شدیدی پدید آورد. در نتیجه، ارزش سکه نقره عثمانی (آقچه) به‌شدت کاهش یافت و بهای کالاها بالا رفـت و ایـن نیـز بنوبه خود مایه بی‌نظمی شد. پدیده‌های ملازم بـا تـورم-ماننـد رواج سـکه‌هـای تقلبـی، قاچاق، معاملات قمـاری و بـالا رفـتن نـرخ بهـره و ربـاخواری- بیمـاری‌هـای مـزمن و علاج‌ناپذیری را در اقتصاد عثمانی رواج داد؛ اقتصـادی کـه مبتنـی بـر سـکه ثابـت نقـره موسوم به آقچه (آسپر) بود.[۵۲]**

رسوخ کالاهای جدیدی که در پلانت‌های قاره آمریکا کشت می‌شد و تبـدیل آن بـه یکی از نیازهای مصرفی مردم عثمانی معضل اقتصـادی جدیـدی بـود کـه حجـم قابـل توجهی از نقدینگی عثمانی را به‌سوی غرب سرازیر می‌کـرد. بـرخلاف اروپـای غربـی، مصرف **شکر** از قبل در عثمانی مرسوم بود و بنابراین بـازار مهمـی بـرای انبـوه شـکری به‌شمار می‌رفت که اینک در پلانت‌های قاره آمریکا کشت می‌شد. عثمـانی اولـین بـازار مصرف انبوه برای **قهوه** تولید شده در پلانت‌های قاره آمریکـا نیـز بـود. مصـرف قهـوه اولین بار در سال ۱۵۵۴ میلادی در عثمانی متداول شد و این دقیقاً مقارن با همان زمانی است که یوسف ناسی در استانبول مستقر گردید. مصرف قهوه در ایتالیا با تأخیر فراوان، از سال ۱۶۱۵، در فرانسـه از سـال ۱۶۴۴ و در انگلسـتان از سـال ۱۶۵۰ رواج یافـت.[۵۳] **تنباکو** در سال ۱۶۰۵ برای اولین بار به عثمانی وارد شد و مصـرف آن بـه‌سـرعت رواج

52. *The Cambridge History of Islam*, vol. 1, p. 344.

۵۳. همان مأخذ، ج ۲، ص ۱۶۸.

یافت.[۵۴] این کالای مصرفی در حوالی نیمه سده شانزدهم در اسپانیا و پرتغال و در نیمه دوّم این سده در ایتالیا و انگلستان رواج یافته بود و در نیمه اوّل سده هفدهم، همزمان با عثمانی، به بسیاری از مناطق جهان، از جمله ایران، راه یافت.[۵۵] هامر پورگشتال می‌نویسد:

> از جمله کارهای عمده چند که در این سال [سال‌ها] اتفاق افتادند یکی هم ظهور تنباکو در مملکت عثمانی می‌باشد. در مدت پنجاه سال قهوه و تنباکو به‌طوری در ممالك عثمانی شیوع یافتند که یکی از لوازم زندگی عثمانیان شدند و سایر ممالك اروپا در خصوص قهوه و تنباکو عثمانیان را سرمشق خود ساختند. اتراک به سبب استعمال قهوه و تنباکو و تریاك خیالات خود را وسیع و بلند می‌نمایند، نشاط باده را نیز که در شرع ممنوع است بر کیف آن‌ها افزودند تا مستی خود را تکمیل کرده باشند. شعرای ترك قهوه و تنباکو و تریاك و شراب را مانند عناصر اربعه عالم عیش و نشاط مدح کرده‌اند و حال آن‌که فقها و علما آن‌ها را مادرهای پلیدی و وزرای اربعه شیطان می‌دانند.[۵۶]

**گشایش بازار انبوه عثمانی به روی "کالاهای مستعمراتی"، به‌ویژه تنباکو و قهوه، و ترویج مصرف آن در میان مردم را قطعاً باید به سوداگران یهودی مهاجر به عثمانی و کمپانی جهان‌وطنی مندس منتسب کرد.**[۵۷]

دولت عثمانی ابتدا نسبت به رواج قهوه و تنباکو در میان مردم خود بی‌تفاوت بود ولی از دهه ۱۶۲۰ یا ۱۶۳۰ به مقابله با آن برخاست. به‌نوشته هامر پورگشتال، سلطان عثمان دوّم از اوایل سال ۱۶۲۲ استعمال تنباکو را به‌شدت ممنوع کرد.[۵۸] اوزون چارشلی آغاز منع استعمال تنباکو را به یک دهه بعد منتسب می‌کند و می‌نویسد اولین فرمان تحریم تنباکو در سال ۱۰۴۰ ق./ ۱۶۳۱ م. صادر شد؛ ابتدا کشت تنباکو و سپس

۵۴. شاو، همان مأخذ، ج ۱، صص ۳۴۱-۳۴۲.
۵۵. *زرسالاران*، ج ۲، ص ۱۶۹.
۵۶. هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۱۷۰۵.
۵۷. برای آشنایی با نقش یهودیان در ایجاد بازار مصرف این‌گونه کالاها بنگرید به: *زرسالاران*، ج ۲، صص ۱۶۶-۱۶۷.
۵۸. هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۱۸۰۷.

استعمال آن ممنوع گردید.[59] مصرف قهوه نیز در همین زمان ممنوع شد. از آنجا که عثمان دوّم اندکی بعد سقوط کرد و حکومت سلطان بعدی، مصطفی اوّل، نیز ثبات و دوامی نداشت، می‌توان گفت که اولین اقدام سازمان‌یافته و مؤثر برای جلوگیری از مصرف تنباکو و قهوه از دهه ۱۶۳۰ و در دوران سلطنت مراد چهارم و اعاده ثبات دولت عثمانی صورت گرفت. این در دورانی است که مراد با اصلاحات آمرانه خود در راه بهبود وضع اقتصادی مملکت می‌کوشید و این اقدام او برای جلوگیری از خروج حجم عظیمی از نقدینگی کشور در ازای واردات تنباکو و قهوه بود.[60] مراد چهارم با اتخاذ چنین رویّه‌هایی توانست وضع مالی عثمانی را بهبود بخشد. در دوران ترخونچی احمد پاشا (۱۶۵۲)، صدراعظم اصلاح‌گر عثمانی، بار دیگر با سخت‌گیری جلوی مصرف تنباکو گرفته شد ولی پس از او، در سال ۱۶۵۴ استعمال تنباکو، حتی در میان نظامیان، تا بدان حد رواج یافت که بیم آن می‌رفت سخت‌گیری در این زمینه سبب شود که «از میان دودهای تنباکو آتش‌های شورش به اشتعال درآید.» در این زمان، فرمانده قشون ینگی‌چریک، که مأمور جلوگیری از فروش و مصرف تنباکو بود، «در اوقات گردش شهر از جاهایی که می‌دانست سپاهیان در آنجا مشغول کشیدن چپق می‌باشند اجتناب کرده، گردش نمی‌کرد.»[61]

از دهه ۱۶۳۰ میلادی مسئله **"استعمال قهوه و تنباکو و سایر کالاهایی که تازه پیدا شده"** به یکی از مباحث مهم فقهی مورد اختلاف در میان علمای عثمانی بدل شد و گروهی از فقها به تحریم آن دست زدند. این تحریم اولین بار به‌وسیله قاضی‌زاده، فقیه عصر مراد چهارم، مطرح شد و در پایه اقتدار سیاسی و مالی گروهی از علما و طلاب قرار گرفت که به "پیروان قاضی‌زاده" (قاضی‌زاده‌لر) معروف‌اند. فتوای قاضی‌زاده پس از فرمان سلطان دال بر منع استعمال تنباکو و قهوه صادر شد و به‌عبارت دیگر او فرمان

۵۹. اسماعیل حقی اوزون چارشلی، *تاریخ عثمانی*، ترجمه وهاب ولی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۷۶.

۶۰. استانفورد شاو برای این ممنوعیت علل سیاسی قائل است و می‌نویسد مصرف این دو کالا از زمانی که برای نخستین بار در عثمانی متداول شد سبب پیدایش قهوه‌خانه‌ها شد که اماکن مساعد برای آشوب و شورش به‌شمار می‌رفتند. (شاو، همان مأخذ، ج ۱، صص ۳۴۱-۳۴۲) این تحلیل صحیح به‌نظر نمی‌رسد. محل اجتماع مردم در عثمانی آن عصر محدود به قهوه‌خانه‌ها نبود. مساجد و بازارها نیز محل اجتماع توده انبوه‌تری از مردم بودند.

۶۱. هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۲۲۵۲.

سلطان را مورد تأیید قرار داد.[۶۲] منع استعمال تنباکو و قهوه از سوی مراد چهـارم ربطـی به نگرش دینی او نداشت و سلطان عثمانی به این اقدام به‌عنـوان بخشـی از اصـلاحات اقتصادی خود می‌نگریست. ولی فتوای قاضی‌زاده ملهم از تحجر و عوامفریبی و قـدرت طلبی او و برای تقرب به سلطان بود و موفق نیز شد. او در فتوای خود اعـلام کـرد هـر کس فرمان تحریم سلطان را اطاعت نکند واجب‌القتل است.

در رأس هواداران عدم حرمـت شـرعی تنبـاکو و قهـوه عبدالمجیـد شـیخی افنـدی (۹۶۱–۱۰۴۹ ق./ ۱۵۵۳–۱۶۳۹ م.)، معروف به سیواسی افندی، جای داشت.[۶۳] بهرروی، تحریم دوام نیاورد و پس از مرگ مراد چهارم بار دیگر مصرف تنباکو و قهوه علنی شد. در این زمان رهبری پیروان قاضی‌زاده با شیخ استوانی بود که استعمال قهوه و تنبـاکو را به‌عنوان ''بدعت'' مطرح مـی‌سـاخت و ایـن در حـالی اسـت کـه بهـائی افنـدی، مفتـی (شیخ‌الاسلام) عثمانی، مصرف این دو کالا را مجاز می‌دانست. پیروان قاضی‌زاده به ایـن بهانه جنجال‌های متعدد پدید آوردند و در یک مورد حتی به گناه استعمال تنباکو دو تن را دستگیر کرده و قصد قتل ایشان را داشتند که با وساطت بهائی افندی ماجرا با چـوب زدن خاطیان فیصله یافت.[۶۴]

### ۳- گشایش راه دریایی تجارت غرب با شرق

ویل دورانت می‌نویسد:

> تبدیل راه مدیترانه‌ای- مصـری هنـد بـه یـک مسیـر دریـایی، و توسـعه تجـارت اروپـا بـا آمریکـا، کشـورهای آتلانتیـک را ثروتمنـد و ایتالیـا را فقیـر سـاخت... به‌تدریج، ملل مدیترانه رو به انحطاط نهادند زیـرا از سـر راه سـفر مـردم و کالاهـا برکنار بودند؛ ملل آتلانتیک، که با تجارت و طلای آمریکا ثروتمند شـده بودنـد، پیش افتادند. این انقلابی بود در راه‌های تجارت.[۶۵]

این تحلیل در مورد عثمانی نیز صـادق اسـت کـه مهـم‌تـرین دولـت حـوزه دریـای مدیترانه به‌شمار می‌رفت و طی سده‌های چهـاردهم و پـانزدهم و شـانزدهم مـیلادی از رونق تجارت زمینی شرق و غرب برخوردار بود. در همـان زمـان کـه بـه‌تـدریج نظـام

۶۲. اوزون چارشلی، همان مأخذ، ج ۳، ص ۴۶۱.

۶۳. همان مأخذ، صص ۴۶۱-۴۶۲.

۶۴. پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، صص ۲۱۸۶–۲۱۸۷، ۲۲۲۸–۲۲۲۹.

۶۵. *زرسالاران*، ج ۱، ص ۵۳.

خودکفای اقتصادی عثمانی رو به ضعف می‌نهاد و دیگر پاسخگوی نیازهای برخاسته از افزایش سریع جمعیت نبود، یک عامل مهم دیگر نیز بر اقتصاد عثمانی تأثیر فراوان نهاد: گشایش راه دریایی تجارت غرب اروپا با شرق کـه سـبب کـاهش درآمـدهای تجـاری عثمانی می‌شد.

**اروپا به قدرتی دست یافت که می‌توانست با ایجاد شکاف در نظـام عثمـانی بـه نفع خود بهره گیـرد. ایـن امـر بیشـتر از برقـراری نـوعی اقتصـاد جدیـد تجـاری و متمرکز در اروپای غربی ناشی می‌شد. نفـوذ اروپاییـان بـه قـاره آمریکـا و آفریقـا ثروت و امکاناتی را برای آنان فراهم آورد که توانستند تجـارت را از راه‌هـایی بـه شـرق گسـترش دهنـد کـه از حقـوق گمرکـی و مقـررات وضـع شـده از سـوی حکمرانان خاورمیانه معاف بود.[۶۶]**

در سده هفدهم تجارت دریایی اروپاییان گسترش فراوان یافـت و اهمیـت راه‌هـای زمینی عثمانی را به‌شدت کاهش داد. ادویه شرق به‌طور مستقیم با کشتی به اروپـا حمـل می‌شد و تجارت ابریشم به‌دلیل وقوع جنگ‌های متعدد در نواحی شـمالی ایـران رو بـه افول بود. به این ترتیب، بخش مهمی از درآمدهای دولت عثمانی، که ناشـی از تجـارت زمینی شرق و غرب بود، از دست رفت.

### ۴- مقابله نظامی و اطلاعاتی غرب با "تهدید عثمانی"

حکمرانان غرب از زمان تهاجم بایزید اوّل به اعمـاق قـاره اروپـا و شکسـت در **جنـگ نیکوپولیس**[۶۷] (۲۱ ذیحجه ۷۹۸ ق./ ۲۵ سپتامبر ۱۳۹۶ م.) تهدیدی به‌نام **"عثمانی"** را بـا

۶۶. شاو، همان ماخذ، ج ۱، ص ۲۹۸.

67. Nicopolis, Nikopol

نیکوپولیس یا نیکوپول شهری است در شمال بلغارستان در حاشیه رود دانوب. جنگ نیکوپولیس به تحریک پاپ بونیفیس نهم (Pope Boniface IX) آغاز شد. او در سال ۱۳۹۴ علیه بایزید اوّل "جهـاد صلیبی" اعلام کرد و زیگیسموند، شاه مجارستان، را مجبور نمود تا رهبری جنگ را به‌دسـت گیـرد. نیروهای انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا و شهسواران پرستار (سن‌جان) به فرماندهی جان نورز (John of Nevers)، پسر فیلیپ جسور (دوک بورگوندی)، به ارتش زیگیسموند پیوستند. صلیبی‌ها در مسیر دانوب حرکت کردند، شهرها و روستاهای بلغارستان را اشغال و غارت نمودند و وارد اعمـاق خـاک عثمانی شدند. پیشروی آن‌ها در نیکوپولیس به بن‌بست رسید. سکنه این شهر بیش از دو هفته مقاومت کردند. بایزید، در رأس قشون ینگی‌چریک و سواره نظام و متحدین صـرب خـود، بـه نجـات شـهر شتافت. نیروهای منظم عثمانی قشون متشتت و بی‌نظم صلیبی را به سختی شکست دادند. زیگیسموند با ←

اعماق وجود خود شناختند و از همان زمان تلاش برای منحرف کردن این دشمن مقتدر از حرکت به‌سوی مرکز و غرب اروپا و تضعیف و از میان بردن آن به دغدغه دائمی آنان بدل شد. شکست نیکوپولیس حادثه‌ای است با چنان پیامدهای شگرف که به تعبیر لسترنج،[۶۸] شرق‌شناس انگلیسی، **"سرانجام اروپا را بیدار کرد."**[۶۹] بعدها، در دوران مراد دوّم و محمد دوّم (سلطان محمد فاتح)، این تهدید بار دیگر اوج گرفت. **فتح قسطنطنیه** (۲۰ جمادی‌الاوّل ۸۵۷ ق./ ۲۹ مه ۱۴۵۳م.) نقطه‌عطفی در این فرایند است.

عنصر **"تهدید عثمانی"** در تاریخ تکوین تمدن جدید غرب از جایگاهی بزرگ برخوردار است. برای مثال، بخش مهمی از فنون اطلاعاتی و دسیسه‌گری که به دوران جدید انتقال یافت حاصل تجاربی است که از سده پانزدهم میلادی در کوران مقابله با این پدیده انباشته شد. چرخش سمت و سوی توسعه‌طلبی امیرتیمور گورکانی از شرق به غرب و جنگ با بایزید اوّل و قتل او (۱۴۰۰-۱۴۰۳)،[۷۰] شورش شیخ بدرالدین- قاضی یهودی‌تبار اهل سماون- و همدستان یهودی او در زمان احیای دولت عثمانی به‌دست سلطان محمد اوّل (چلبی)،[۷۱] اتحاد کانون‌های دسیسه‌گر غربی با دو داماد اشرافیت ساقط شده بیزانس- اوزون حسن آق‌قویونلو و ایوان سوم مسکوی- علیه

---

قایق گریخت. جان نورز اسیر شد و بعداً در ازای پرداخت غرامت سنگینی آزاد شد. در این جنگ، هزاران تن از شوالیه‌های صلیبی به قتل رسیدند. برای آشنایی بیشتر بنگرید به: David Nicolle, *Nicopolis 1396 : The Last Crusade*, 1999

68. Guy Le Strange (1854-1933)

۶۹. *زرسالاران*، ج ۲، ص ۷۹.

۷۰. همان مأخذ، صص ۷۷-۷۹.

در زمان تهاجم تیمور، قره‌یوسف، شاه شیعی قره‌قویونلو، در نامه‌ای به بایزید چنین نوشت: ‹مهیج نار شر و شور و محرک سلسله فتنه و غرور، تیمور مقهور، دمره‌الله و قهره، از توران به ایران گذشته و هلاکووار دعوی ایلخانی کرده، زمره اهل اسلام را تا حد فارس مستأصل نموده. کاری که او به عرض پرده‌نشینان مؤمنان می‌رساند، حاشا که از مشرکان، العیاذبالله، به ظهور آید و حالا متوجه آذربایجان است... این هواخواه با او در مقابله و مقاتله تقصیری نخواهد کرد و سر و جان بذل اسلامیان خواهد نمود.› (عبدالحسین نوائی، *اسناد و مکاتبات تاریخی ایران*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۰، صص ۳۵-۳۶) مکاتبات تیمور و بایزید نشان می‌دهد که در این کشاکش شیعیان ایران به جبهه عثمانی تمایل داشتند تا بدان حد که تیمور قشون بایزید را ‹گبرزاده› می‌خواند و بایزید در پاسخ می‌گوید: ‹سپاه ما را اکثر گبرزاده خوانده، در او عیبی نیست. جمیع اصحاب و انصار چنین بوده‌اند. و اولاد نامسلمان باانصاف از نسل مسلمانان بی‌انصاف بهتر و خوبتر...› (همان مأخذ، ص ۱۰۲)

۷۱. در پیوست این مقاله ارزیابی خود را از شورش بدرالدین بیان کرده‌ام.

عثمانی (نیمه دوّم سده پانزدهم میلادی)،[۷۲] مهاجرت حدود بیست هزار یهودی از شبه‌جزیره ایبری به عثمانی (اواخر سده پانزدهم و اوایل سده شانزدهم میلادی)،[۷۳] پیدایش موج خونین شیعه‌ستیزی و قتل‌عام شیعیان آناتولی و آغاز جنگ‌های عثمانی علیه ایران (دهه ۱۵۱۰ میلادی)،[۷۴] تهاجم سلیم اوّل به مصر و از میان بردن دولت ممالیک (۱۵۱۷)- که راه را برای ایجاد امپراتوری دریایی پرتغال در شرق هموار کرد،[۷۵] ظهور دیوید روبنی و سولومون مولخو و موج مسیحاگرایی که با هدف ایجاد یک جنگ صلیبی جدید علیه عثمانی (دهه ۱۵۲۰ میلادی) برانگیختند،[۷۶] آشوب‌ها و شورش‌هایی که درست به هنگام تشدید تهدید عثمانی و حرکت آن به‌سوی اعماق قاره اروپا در سرزمین عثمانی رخ می‌داد،[۷۷] نفوذ در دربار و حرمسرای عثمانی و دسیسه علیه شاهزادگان و نخبگان شایسته و اصلاح‌طلب و قتل ایشان، مانند مصطفی (۱۵۵۳)[۷۸] و بایزید (۱۵۶۲)[۷۹] پسران ارشد سلیمان قانونی، و وزرایی همچون ابراهیم پاشا (۱۵۳۶)[۸۰] و محمد سوکولی (۱۵۷۹)[۸۱] که مخالف دسیسه‌های جنگ‌افروزانه علیه ایران بودند، ترویج فساد مالی در میان نخبگان سیاسی عثمانی از حوالی نیمه سده شانزدهم میلادی،[۸۲] استقرار یک کانون اطلاعاتی مقتدر و به‌غایت دسیسه‌گر در دربار و حرمسرای عثمانی که با کانون مشابه در انگلستان عصر الیزابت کاملاً همبسته بود،[۸۳] انعقاد پیمان نظامی انگلستان با عثمانی برای تأمین تسلیحات مورد نیاز در جنگ علیه

۷۲. *زرسالاران*، ج ۴، صص ۲۷۳، ۲۷۶.

۷۳. هاری اوجالو در کتاب *سلاطین عثمانی و اتباع یهودی ایشان* (استانبول، ۱۹۹۹) شمار یهودیان مهاجر به عثمانی در دوران بایزید دوّم را ۱۵۰ هزار نفر ذکر می‌کند. این رقم اغراق‌آمیز است. در جلد دوّم *زرسالاران* (ص ۶۵) گفتیم که کل مهاجران یهودی حدود یکصد هزار نفر بودند و از این میان حدود یا بیش از ۲۰ هزار نفر به عثمانی رفتند.

۷۴. *زرسالاران*، ج ۲، ص ۸۵.

۷۵. همان مأخذ، ج ۱، ص ۲۸۲.

۷۶. همان مأخذ، ج ۲، صص ۳۰۰-۳۰۴.

۷۷. همان مأخذ، ص ۳۰۴.

۷۸. همان مأخذ، ج ۴، ص ۳۰۲.

۷۹. همان مأخذ، صص ۳۵۱-۳۵۳.

۸۰. همان مأخذ، صص ۳۰۳-۳۰۴.

۸۱. همان مأخذ، صص ۳۰۶-۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۳.

۸۲. همان مأخذ، ص ۳۰۵.

۸۳. همان مأخذ، صص ۳۱۵-۳۱۷.

ایران (۱۵۷۹)،[۸۴] سلطه بر ضرابخانه و مالیه عثمانی و آغاز سیاست تعدیل مالی (۱۵۸۱) که ارزش پول این کشور را به‌شدت کاهش داد و نارضایتی و شورش ینگی‌چریکان (۱۵۸۳) و سپاهیان (۱۶۰۰) را سبب شد،[۸۵] و سرانجام ظهور شابتای زوی و پیدایش فرقه دونمه در عثمانی (۱۶۶۵–۱۶۷۶)، حوادثی هستند که می‌توان در چارچوب "استراتژی دفع خطر عثمانی" و تلاش برای فروپاشیدن این دولت در سده‌های پانزدهم، شانزدهم و هفدهم میلادی مورد مطالعه قرار داد.

### ۵- رشد فساد در ساختار سیاسی

انحطاط ساختار و فرهنگ سیاسی عثمانی ناشی از دو عامل بود:

الف: گسترش فساد در رأس ساختار سیاسی که در ظهور **حرمسرا** به‌عنوان یک نهاد سیاسی مقتدر، رواج **خویشاوندسالاری**،[۸۶] به‌عنوان رویه‌ای تباه‌کننده در برابر شایسته‌سالاری،[۸۷] و **سوءاستفاده از مقام و منصب** برای انباشت ثروت شخصی تجلی یافت. هامر پورگشتال دوران صدارت (۱۵۴۳–۱۵۶۲) رستم پاشا را سرآغاز رواج فساد مالی در دولت عثمانی می‌داند و بر نقش یهودیان در پیدایش و گسترش آن تأکید می‌کند. رستم پاشا اولین صدراعظمی بود که ‹در دولت عثمانی رسم رشوه و پیشکش را متداول ساخت و فروختن حکومت‌ها و منصب‌ها را معمول نمود.›[۸۸]

در ساختار سیاسی عثمانی برای تضمین سلامت نهاد سلطنت تدابیری وجود داشت که در دنیای آن عصر بی‌نظیر و شگفت‌انگیز است: در بخش مهمی از تاریخ عثمانی، بجز شخص سلطان، سایر اعضای خاندان آل‌عثمان (شاهزادگان) از مناصب حکومتی کاملاً برکنار بودند و رجال کاردان و شایسته زمام امور کشور را به‌دست داشتند. چنان‌که دیدیم، در ترکیب این نخبگان سیاسی اروپاییان جایگاه فائقه داشتند. به‌نوشته هامر پورگشتال، سلاطین عثمانی (در بخش مهمی از تاریخ این کشور) معمولاً یک زن عقدی را به همسری می‌گرفتند و حق داشتن چهار زن عقدی به اتباع اختصاص داشت و شامل سلطان نمی‌شد. همسر سلطان نه از میان اعضای خاندان‌های سرشناس و معتبر

۸۴. همان مأخذ، ص ۳۷۰.
۸۵. همان مأخذ، ص ۳۱۴.
86. Nepotism
87. Meritocracy
۸۸. همان مأخذ، ص ۳۰۵.

عثمانی یا سایر ممالک اسلامی بلکه از میان کنیزانی برگزیده می‌شد که از طفولیت برای این کار تربیت شده بودند.[۸۹] رویّه فوق بر این فلسفه مبتنی بود که همسر سلطان وقت و مادر سلطان بعد نباید خویشاوندانی داشته باشد که بتوانند از طریق این پیوند خود را به قدرت و ثروت رسانند یا به مداخله در امور حکومتی بپردازند. به تعبیر هامر پورگشتال، سلطانی که از این زنان متولد شده باشد، <به‌واسطه نداشتن اقوام و ارحام و بستگانی دیگر در سلطنت و پادشاهی آزاد و خالی از قید خواهد بود.>[۹۰] به‌همین دلیل است که مردم عثمانی گاه به تحقیر از سلاطین خود با عنوان "کنیززاده" یاد می‌کردند.[۹۱] عثمان دوّم اولین سلطانی بود که تصمیم گرفت از میان اتباع عثمانی زن بگیرد و همزمان چهار زن عقدی داشته باشد. او دختر صدراعظم را به زنی گرفت و با دختر مفتی (شیخ‌الاسلام) نامزدی کرد و سرانجام با شورش مردم مقام و جان خود را از دست داد. بی‌اعتنایی به سنن و قواعد همسرگزینی سلطان از مواردی بود که شورش و خلع و قتل عثمان دوّم را سبب شد.

به‌رغم این تدابیر، نهاد سلطنت موروثی در ذات خود محکوم به فساد و انحطاط است و تداوم طولانی سلطنت در یک خاندان دارای پیامدهای مخرب اخلاقی و فرهنگی است. فسادی که از عصر سلیمان از طریق کنیزان مجهول‌الهویه و مشکوک چون روکسلانه (همسر سلیمان و مادر سلیم دوّم) و نوربانو سلطان یهودیه (همسر سلیم دوّم و مادر مراد سوم) و خواجگان بر حرمسرا و دولت عثمانی حاکم شد، تأثیرات فرهنگی و حتی ژنتیکی خود را بر جای نهاد. نماد این فساد را می‌توان در

۸۹. ظاهراً این رویه از زمان سلیمان قانونی مرسوم شد. همسر سلیم اوّل (پدر سلیمان)، به‌نام آسیه خانون، دختر منگلی گرای اوّل، خان کریمه، بود. البته این سنت، که پورگشتال مورد توجه قرار داده، بدان معنا نیست که سلاطین عثمانی تنها به یک زن بسنده می‌کردند. خود سلیمان چهار زن داشت ولی روکسلانه (خرم سلطان) به‌عنوان همسر اصلی او شناخته می‌شد. از این زمان نامی از تبار و خاندان بومی همسران سلاطین نمی‌یابیم تا دوران عثمان دوّم که دو زن عقدی گرفت: اولی دختر شیخ‌الاسلام اسعد افندی بود و دومی نوه پرتو پاشای صدراعظم. بنگرید به فهرست زنان سلاطین عثمانی در:
http://www.osmanli700.gen.tr/english/miscel/wife.html

۹۰. پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۱۸۰۸.

۹۱. سلطان مراد چهارم شبی با لباس مبدل در حال گردش در شهر استانبول بود که به مردی مست به‌نام مصطفی بکری برخورد که می‌خواست استانبول را با <کنیززاده> (سلطان) یکجا به بهای یک شیشه شراب خریداری کند. (هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۲۰۵۸)

شخصیت فاسد و میگسار سلیم دوّم به‌روشنی دید که با سیره سلاطین سلف، مثلاً مـراد دوّم،[۹۲] به‌کلی تفاوت داشت.

ب: انحطاط و فساد ساختار سیاسی عثمانی از انفجـار جمعیـت و بـه تبـع آن تـورم دیوان‌سالاری عثمانی و بحران مالی- اقتصادی نیز نشئت مـی‌گرفـت کـه تـأثیرات آن از نیمه دوّم سده شانزدهم میلادی و مقارن بـا سـلطنت سـلیم دوّم رخ نمـود. تقـارن ایـن تحول با فساد شخصی سلیم دوّم و اطرافیانش پدیده‌شومی به‌نام ارتشاء و فساد اداری را در بدنـه دیـوان‌سـالاری عثمـانی گسـترش داد. در سـده‌هـای هفـدهم و هیجـدهم رشوه‌خواری و فساد مالی و خرید و فروش مشاغل و مناصـب حکـومتی رواج فـراوان یافت و این فساد اداری به روزنه‌ای مهم برای نفوذ توطئه‌گران غربی در ساختار سیاسی عثمانی بدل شد.

### ۶- تحجر دینی و انحطاط اندیشه سیاسی

گسترش و اقتدار طریقت‌های دراویش (اهـل تصـوف) از یکسـو و ظهـور گـروه‌هـای خشک‌اندیش و تحجرگرا در میـان فقهـا از سـوی دیگـر تعـارض فرهنگـی بزرگـی در عثمانی سده‌های هفدهم و هیجدهم میلادی پدید آورد که در انحطاط و انجمـاد فکـری عثمانیان مؤثر بود. اندیشـه اجتمـاعی و سیاسـی در چـارچوب‌هـای سـنتی- فقهـی یـا عرفانی- محبوس ماند، متفکران در برابر پدیده‌ها و تحولات جدید محافظه‌کار و مقـاوم شدند و چنان به برتری تزلزل‌ناپذیر تمدن اسلامی، در معنـای عثمـانی آن، بـاور کردنـد که، به‌رغم همجواری، تحولات سرنوشت‌ساز به‌سود اروپای غربی را درنیافتند.

برجسته‌ترین نماد این تحجر را در اندیشـه و عملکـرد گـروه موسـوم بـه "**پیـروان قاضی‌زاده**" می‌توان دید که دوران اقتدار آن مقارن با دهه‌هـای ۱۶۳۰ تـا ۱۶۵۰ مـیلادی است. بنیانگذار این جمعیت فقیهـی بـه‌نـام **محمـد افنـدی قاضـی‌زاده** (۹۹۰-۱۰۴۵ ق./ ۱۵۸۲-۱۶۳۵ م.)، معروف به کوچوک قاضی‌زاده، بود و پیـروان او بـه "قاضـی‌زاده‌لَـر" (پیروان قاضی‌زاده) شهرت یافتند. پیـروان قاضـی‌زاده نگـرش دینـی خـود را از کتـاب *طریقت محمدیه* اثر **محمد افنـدی بیرگیـوی**،[۹۳] فقیـه سرشـناس عثمـانی، اخـذ کردنـد.

۹۲. مورخین مراد دوّم، بنیانگذار فتوحات عثمانی در قاره اروپا، را به‌عنوان یک "غازی" واقعی توصیف کرده و شخصیت او را آمیزه‌ای عجیب از جنگاوری و گوشه‌نشینی زاهدانه شمرده‌اند.

۹۳. محمد بن پیر علی بیرگیوی (۹۲۸-۹۸۱ ق./ ۱۵۲۲-۱۵۷۳ م.). "بیرگیلی" نیز خوانده مـی‌شـد. عـالم دینی عثمانی که هنوز نیز در میان مردم عادی ترکیه معروف است. در شهر بالیکیسیر (واقع در شمال

←

بیرگیوی در عقاید خود صمیمی و در بیان آن بی‌پروا بود ولی در سده هفدهم این نظرات به دستاویزی برای گروهی از فقهای ریاکار و قدرت‌طلب بدل شد. قاضی‌زاده مانند بیرگیوی به منطقه بالیکسیر تعلق داشت؛ خود بیرگیوی را ندیده ولی در نزد شاگردان او تلمذ کرده بود. او سپس در استانبول مستقر شد و به موعظه پرداخت و <چون بی‌قید و بند و زیبا سخن می‌گفت و راه جذب و جلب عوام را می‌دانست در اندک مدتی مشهور شد.> به برکت این شهرت نزد مراد چهارم بار یافت و در سال ۱۰۴۱ ق./ ۱۶۳۱ م. امام مسجد جامع ایاصوفیه گردید. بدینسان، قاضی‌زاده که <فردی بس آزمند بود> به آرزویش یعنی تقرب به سلطان نائل آمد و توانست بر دربار و حرمسرا تأثیر فراوان نهد.

قاضی‌زاده به‌کارگیری برخی از آداب و رسوم و سننی را که در زمان پیامبر اسلام (ص) رواج نداشت "بدعت" و حرام می‌دانست و صوفیان را بدترین بدعت‌گذاران در دین اسلام می‌شمرد. او فرمان مراد چهارم را در منع استعمال تنباکو و قهوه دستاویز قرار داد و به تحریم تنباکو دست زد. وی همچنین چرخیدن و سماع را خلاف شرع اعلام کرد و این فتوا را پیروانش با تعصب و سختگیری دنبال کردند. بعد از فوت قاضی‌زاده پیروان او قدرت فراوان یافتند و کسانی را که "بدعت"های پس از پیامبر اسلام (ص) را مجاز می‌دانستند تکفیر می‌کردند.[94] پیروان قاضی‌زاده نظارت خود را بر بیشتر مؤسسات و بنگاه‌های دینی گستردند، از این طریق به ثروت قابل‌ملاحظه‌ای دست یافتند و توانستند با توزیع سخاوتمندانه رشوه‌های به‌دست آمده اساس اقتدار خود را استوار کنند. آنان با دخالت مستقیم در امور دولت از روند اصلاحات و نوسازی جلوگیری می‌کردند. افکار گروه قاضی‌زاده‌لر به دربار نیز راه یافت و نه تنها ملکه مادر

---

غربی آسیای صغیر) به‌دنیا آمد. در بالیکسیر تحصیل کرد و سپس مدتی در استانبول به تحصیل و تدریس پرداخت. عطاءالله افندی، همشهری و دوستش که معلم سلیم دوّم بود، وی را به‌عنوان مدرس مدرسه‌ای که در شهر بیرگی (واقع در غرب آسیای صغیر) احداث کرده بود، گمارد. در این شهر در اثر طاعون درگذشت. بیرگیوی مانند ابن‌تیمیه، بنیانگذار سلفی‌گری، هرگونه نوآوری در اسلام را "بدعت" و حرام می‌دانست. نظراتش، مانند حرمت تدریس قرآن در ازای پول، او را در تعارض با برخی از فقها قرار داد. دارای تألیفات متعدد است و کتاب *وصیت‌نامه* او هنوز نیز به‌عنوان رساله دینی مورد استفاده مردم در ترکیه است. (*The Encyclopaedia of Islam,* Leiden: E. J. Brill, vol. I, 1960, p. 1235)

۹۴. اوزون چارشلی، همان مأخذ، ج ۳، صص ۴۵۹-۴۶۷.

و خواجگان و بسیاری از زنان حرم بلکه باغبان‌ها و دربان‌هـا را نیـز تحـت تـأثیر قـرار داد.[۹۵]

<جسورترین و ریاکارترین>[۹۶] واعظی که بعد از قاضی‌زاده رهبری ایـن جماعـت را به‌دست گرفت، شیخی معروف به **استوانی افندی** اهل شام بود.

> [استوانی] شیخ عربی بـود کـه در دمشـق شخصـی را بـه قتـل رسـانده، فـراراً بـه اسلامبول رفت و داخل بستگان مسجد ایاز صـوفی شـد و در آنجـا بـه درس دادن اطفال مـردم مشـغول گردیـد. چـون همیشـه در پـای سـتون سـنگ سـماق نشسـته تدریس می‌نمود، او را شیخ استوانی [استوانه‌ای] لقب دادند. جمع کثیری از پاژهـا و باغبانان و شربتداران سرای، روزها در پای منبر او حاضر شده، مریـد و معتقـد او گردیدند. کار شیخ چنان بالا گرفت کـه در خـاص اود (اطـاق خاصـه) منبـری از برای او گذاشتند و اذن دادند که در آنجا مشـغول وعـظ شـود. پـنج شـش نفـر از مشایخ سایر مساجد خود را به او بسته از بالای منابر به سلسله دراویش و عرفا لعـن کرده دشنام می‌دادند؛ به‌خصـوص از دراویـش سلسـله مولـوی و خلـوتی کـه نـی می‌نواختند و رقص و وجدی داشتند.[۹۷]

شیخ استوانی در اوایل سلطنت محمد چهارم قدرت فراوان داشت تا بـدان حـد کـه بسیاری از انتصابات با نظر او انجام می‌شد. او را ریاکار و فاسد توصـیف کـرده‌انـد کـه مناصب را به بالاترین پیشنهاددهنده می‌فروخت.[۹۸] پوریتانیسم شیخ اسـتوانی و دعـاوی اصالت‌گرایانه او سخت ظاهرسازانه و عوامفریبانه بود و مثلاً احداث مسجد بـا بـیش از یک مناره را خلاف سنت پیامبر (ص) و بدعت و حرام مـی‌دانسـت.[۹۹] از تـرک احمـد، یکی از رهبران جمعیت پیروان قاضـی‌زاده، پرسـیدند کـه در زمـان رسـول اکـرم (ص) چاقچور و شلوار وجود نداشت، آیا استفاده از آن‌ها بـدعت نیسـت؟پاسـخ داد: بـدعت است، باید از لنگ استفاده کرد. درباره استعمال قاشـق پرسـیدند. بـدعت دانسـت و بـر خوردن غـذا بـا دسـت نظـر داد. پرسـیدند اگـر اسـتعمال قاشـق حـرام باشـد، صـنف قاشق‌سازان و قاشق‌فروشان چه کنند؟ پاسخ داد: مسواک و تسبیح درست کننـد. حسـین

۹۵. شاو، همان مأخذ، ج ۱، ص ۳۵۷.
۹۶. اوزون چارشلی، همان مأخذ، ج ۳، ص ۴۶۴.
۹۷. هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، ص ۲۱۸۶.
۹۸. شاو، همان مأخذ، ج ۱، ص ۳۵۷.
۹۹. همان مأخذ، ص ۳۶۰.

بیگ معن اوغلو،[۱۰۰] مورخ عثمانی، می‌نویسد: «آن‌ها به هرگونه بی‌عفتی و بی‌اخلاقی دست زده، تنها با تراشیدن و یا کوتاه کردن سبیل‌شان می‌خواهند نشان دهند که سنت را رعایت می‌کنند.»[۱۰۱]

در بررسی عملکرد جمعیت پیروان قاضی‌زاده آن‌چه از اهمیت بیشتر برخوردار است پیامد سیاسی عملکرد ایشان است. آنان زمانی به آشوب‌گری و آزار مردم به بهانه مبارزه با بدعت و حفظ اصالت دین دست زدند که حکومت عثمانی از بیرون مورد تهدید نظامی قدرت‌های غربی قرار داشت و از درون دچار بحران بود؛[۱۰۲] **سخت‌گیری‌های این گروه عملاً مردم را به‌ستوه آورده و ایشان را به صفوف شورشیان جلالی می‌راند**[۱۰۳] که طی این سال‌ها ثبات و نظم را از ولایات عثمانی سلب کرده بودند. به‌عبارت دیگر، عملکرد این گروه را باید در جهت گسترش نارضایتی در میان مردم و ساقط کردن حکومت عثمانی ارزیابی کرد که در حوالی نیمه سده هفدهم میلادی در آستانه فروپاشی قرار داشت.

عملکرد جمعیت پیروان قاضی‌زاده را به دو دلیل دیگر نیز می‌توان مشکوک ارزیابی کرد:

اوّل، پشتوانه سنگین مالی است که شیخ استوانی از آن برخوردار بود. به‌نوشته مصطفی نعیم، مورخ نامدار عثمانی،[۱۰۴] بدره‌های مهروموم شده پول مخفیانه به‌دست او

۱۰۰. حسین‌بیگ معن‌اوغلو کوچک‌ترین پسر امیر فخرالدین دوّم از طایفه بنی‌معن و رئیس دروزیان لبنان است که در زمان مراد چهارم به‌همراه دو پسرش به قتل رسید. حسین‌بیگ معن‌زاده در دربار مراد بزرگ شد و در عهد سلطان محمد چهارم مدتی به‌عنوان سفیر به هند رفت. او به‌عنوان یکی از مورخین بزرگ سده هفدهم عثمانی شناخته می‌شود. برای آشنایی با طایفه دروزی و امیر فخرالدین دوّم معن بنگرید به: نجلا م. ابوعزالدین، *تحقیقی جدید در تاریخ، مذهب و جامعه دروزیان*، ترجمه احمد نمایی، مشهد: آستان قدس رضوی،۱۳۷۲.

۱۰۱. اوزون چارشلی، همان مأخذ، ج ۳، ص ۴۷۰.

۱۰۲. همان مأخذ، ص ۴۶۹.

۱۰۳. شاو، همان مأخذ، ج ۱، ص ۳۵۷.

۱۰۴. مصطفی نعیم (۱۶۵۵-۱۷۱۶) مؤلف *تاریخ نعیما*. این کتاب از اولین متونی است که به‌وسیله ابراهیم متفرقه در استانبول به چاپ رسید (۱۷۳۳). چاپ بعدی این اثر در سال‌های ۱۸۶۳-۱۸۶۴ در شش جلد بود. (*The Encyclopaedia of Islam*, 1993, vol. VII, pp. 917-918)

می‌رسید. ظاهر امر این بود که که متمولین هوادارش این پول‌ها را می‌دهند. «این پول‌ها را حتی تجار هندوستان نیز نمی‌توانستند به‌دست آورند.»[۱۰۵]

دوّم، نقشی است که جمعیت پیروان قاضی‌زاده علیه بهائی افندی، شیخ‌الاسلام عثمانی، ایفا نمودند. علت ظاهری مخالفت این گروه با بهائی افندی فتوای او در باب عدم حرمت استعمال قهوه و تنباکو و مخالفتش با حرکت‌های افراطی علیه دراویش بود. پورگشتال می‌نویسد:

> **بهائی افندی [مفتی] را نیز به آن سلسله‌ها[ی اهل تصوف] نسبت می‌دادند زیاد بدگویی کرده طعن و لعن می‌نمودند. بهائی افندی مفتی از وقتی که استعمال قهوه و تنباکو را اجازه و فتوا داده بود، متشرعین از او رنجیده بودند.**[۱۰۶]

این تحریکات پیروان قاضی‌زاده علیه بهائی افندی با اقدامات مشابهی از سوی سر توماس بندیش،[۱۰۷] سفیر انگلستان در بابعالی، همزمان بود. در سال ۱۶۵۰ بهائی افندی به‌دلیل برخی سوءاستفاده‌های اسپنسر برتون،[۱۰۸] کنسول انگلستان در ازمیر، با بندیش

۱۰۵. اوزون چارشلی، همان مأخذ، ج ۳، ص ۴۷۹ (*تاریخ نعیما*، ج ۶، صص ۲۲۲، ۲۲۴).

۱۰۶. هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، صص ۲۱۸۶–۲۱۸۷.

107. Sir Thomas Bendysh

سر توماس بندیش در دوران انقلاب پوریتانی سفیر انگلستان در عثمانی (۱۶۴۷–۱۶۶۱) بود. او دو سال پیش از اعدام چارلز اوّل سفیر شد و تا پایان حکومت کومنولث و اعاده سلطنت و بازگشت چارلز دوّم در این سمت بود. ثبات بندیش به‌دلیل پیوند او با گردانندگان کمپانی لوانت بود. خود وی نیز در فعالیت‌های تجاری درگیر بود. پسرش کنسول انگلیس در قاهره بود و در پایان بدون پرداخت دیون خود از مصر گریخت. (Alfred C. Wood, *A History of the Levant Company*, Oxford: Oxford University Press, 1935, pp. 78-79, 250-255) باید توجه کرد که در این سال‌ها، به‌رغم جنگ داخلی انگلستان، اقتدار کانون‌های دسیسه‌گر و مالی همچنان پابرجا بود. از دهه ۱۶۳۰ آنتونیو کارواخال در رأس یهودیان مخفی انگلستان جای داشت. او تاجری بزرگ بود و، قاعدتاً از طریق شبکه تجاری خود در مدیترانه و شرق، یک سازمان اطلاعات خارجی را برای حکومت کومنولث اداره می‌کرد. از سال ۱۶۴۳ خانه اسحاق لوپز سواسو، تاجر بزرگ هلند و سفیر پرتغال در لندن، محل اجتماع سران جامعه یهودیان مخفی مستقر در انگلستان بود. او همان کسی است که سرمایه لازم را برای صعود ویلیام اورانژ به سلطنت انگلیس فراهم آورد. (بنگرید به: *زرسالاران*، ج ۲، صص ۹۸–۹۹، ۱۰۲)

108. Spencer Bretton

اسپنسر برتون در سال‌های ۱۶۴۹–۱۶۵۷ کنسول انگلستان در ازمیر بود.

درگیر شد. این حادثه در زمان جنگ عثمانی و ونیز است. بهائی افندی به سفیر انگلیس گفت:

**شما با دولت صلح و دوستی نموده، در باطن خیانت می‌نمایید و خبر داریم که که شما به دولت وندیک [ونیز] با کشتی و آذوقه مدد می‌نمائید. ایلچی جواب داد که ما به همه کس کشتی کرایه داده، حبوبات می‌فروشیم. شما هم اگر بخواهید بدون مضایقه کرایه خواهیم داد.**

نزاع بالا گرفت و مفتی سفیر انگلیس را زندانی کرد. اختلاف بهائی افندی با سِر توماس بندیش به عزل و تبعید مفتی انجامید و فردی به‌نام بکتاش آقا شیخ‌الاسلام جدید عثمانی شد که <به جاه و عزت حریص‌تر از مال و دولت بود> و چون در پی حمایت گروهی از رجال سیاسی عثمانی از دیپلمات‌های اروپایی به قدرت رسیده بود او را به هجو "مفتی ایلچی‌ها" می‌خواندند.[۱۰۹]

دو سال بعد (ژوئن ۱۶۵۲)، ترخونچی احمد پاشا، صدراعظم اصلاح‌طلب، به قدرت رسید و بار دیگر بهائی افندی شیخ‌الاسلام عثمانی شد.[۱۱۰] این بار نیز پیروان قاضی‌زاده آشوب‌گری را آغاز کردند. این در زمانی است که گروهی از علما اثبات نادرستی عقاید پیروان قاضی‌زاده را ضرور یافته و رساله‌هایی در نقد منبع اصلی فکری ایشان، *طریقت محمدیه*، نگاشتند. نخست، عبدالاحد نوری، خلیفه (جانشین) سیواسی افندی، ردیه‌ای بر کتاب بیرگیوی نوشت. استوانی و مریدانش به‌جای آن‌که از طریق علمی به رساله نوری پاسخ دهند، در صدد تکفیر تمامی کسانی برآمدند که به نقد کتاب بیرگیوی می‌پرداختند. ابتدا به ملایی فاضل به‌نام محمد، که چون کرد بود "قورد محمد" و "کرد ملا" خوانده می‌شد، حمله کردند. کرد ملا رساله‌ای در نقد *طریقت محمدیه* نگاشته و نادرستی احادیث مورد استناد در کتاب بیرگیوی را نشان داده بود. پیروان قاضی‌زاده خواستار قتل کرد ملا شدند و او از ترس مخفی شد.[۱۱۱] تهاجم بعدی علیه یکی از علمای تاتار استانبول به‌نام حسین افندی کفه‌ای بود که به "تاتار امامی" شهرت داشت. او نیز، که شخصی دقیق و موشکاف بود، اعلام کرده بود که احادیث مندرج در کتاب بیرگیوی معتبر نیست. تاتار امامی نزد بهائی افندی رفت و خواستار مناظره با شیخ

۱۰۹. هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، صص ۲۱۸۹-۲۱۹۱.
۱۱۰. همان مأخذ، ص ۲۲۲۷.
۱۱۱. اوزون چارشلی، همان مأخذ، ج ۳، ص ۴۷۹.

استوانی و سایر رهبران جمعیت قاضی‌زاده شد. هیچ یک حاضر به مناظره نشـدند. آنـان به سلطان شکایت بردند که ‹مدعی شدن بر کتاب عقاید بیرگیوی مثل مدعی شـدن بـر شریعت اسلام است، باید به بهائی افندی حکم شود تا هر چـه کتـاب در رد آن نوشـته شده‌اند همه را مفقود و معدوم‌الاثر نماید.› پیروان قاضی‌زاده از سـلطان محمـد چهـارم فرمانی دال بر اعتبار کتاب بیرگیوی گرفتند و در صفر ۱۰۶۳ ق./ ژانویـه ۱۶۵۳ م.، پـس از برگزاری یک جلسه مشورتی، اعلام کردند که انجام مناظره با حسـین افنـدی کفـه‌ای لازم نیست و کتاب بیرگیوی معتبر است. بهائی افندی اندکی بعد درگذشت.[112]

در همین زمان، **برای نخستین بار در تاریخ عثمانی**، یکی از فقها به‌نـام احمـد افنـدی بیاضی‌زاده اقدام به سنگسار کردن یـک زن شـوهردار زانیـه کـرد. ‹ایـن حـد شـرعی... [تاکنون] در حق کسی جاری نشده بود.› داستان سنگسار کردن زن پینه‌دوز به دسـتمایه هجو و طنز بدل شد و مورخین در ذمّ بیاضی‌زاده مطالبی نوشتند.[113]

واپسین آشوب پیروان قاضـی‌زاده در روزهـای نخسـتین صـدارت محمـد کوپرولـو (سپتامبر ۱۶۵۶) رخ داد و بهانه ایشان "بدعت"هایی مانند استعمال قهوه و تنبـاکو بـود. کوپرولو این آشوب را با قاطعیت سرکوب کرد و شیخ استوانی و تـرک احمـد و سـایر سران جمعیت قاضی‌زاده را به قبرس تبعید نمود.[114]

### جایگاه عوامل اصلی و فرعی در انحطاط عثمانی

در بررسی علل انحطاط عثمانی باید نقش عوامل چهارگانه نخستین (افزایش جمعیت و عدم تناسب آن با اراضی زیرکشت، تأثیر سلطه غربیان بـر قـاره اروپـا و ظهـور اقتصـاد جدید پلانت‌کاری، گشایش راه دریایی تجـارت غـرب بـا شـرق، خرابکـاری و مقابلـه نظامی و اطلاعاتی قدرت‌های اروپایی معارض عثمـانی) را **اصـلی** دانسـت و دو عامـل بعدی (رشد فساد در ساختار سیاسی و تحجر اندیشه دینـی و سیاسـی) را **فرعـی** تلقـی کرد.

در کتاب *زرسالاران* بررسی مفصلی درباره ساختار و فرهنگ سیاسی اروپـای غربـی در طول سده‌های متمادی به‌دست داده و مـوارد فراوانـی از سـیطره فسـاد بـر سـاختار سیاسی غرب را ذکر کرده‌ام. دوران سلطنت هانوورها در سده هیجـدهم نمونـه گویـایی

۱۱۲. هامر پورگشتال، همان مأخذ، ج ۳، صص ۲۲۲۸–۲۲۲۹، ۲۲۴۱.
۱۱۳. همان مأخذ، ص ۲۲۴۱؛ ج ۴، صص ۲۶۱۹، ۲۶۲۳–۲۶۲۴.
۱۱۴. همان مأخذ، ج ۳، صص ۲۳۰۲–۲۳۰۳؛ اوزون چارشلی، همان مأخذ، ج ۳، ص ۴۶۷.

است. اگر در عثمانی نیمه اوّل سده هفدهم با سلطانی هرزه و بدکار چون ابـراهیم آشـنا می‌شویم به‌یاد داشته باشیم که در انگلستان نیمه دوّم سده هیجدهم نیز شـاهی بـدکار و هرزه و دائم‌الخمر چون جرج چهارم سـلطنت مـی‌کـرد. نمونـه چنـین فرمانروایـانی در تاریخ اروپای غربی فراوان است؛ و چنین نیست که در غرب، بـه‌رغـم شـاهان، رجـالی سالم و فرزانه زمام امور را به‌دست داشتند. برای مثال، والپول را، که در عصـر صـدارت او بنیان‌های مالی تکوین امپراتوری جهانی بریتانیا شـکل گرفـت، بـه‌عنـوان دولتمـردی بدکردار و به‌کلی فاسد شناخته می‌شود.[۱۱۵] در زمینه نقش تحجر اندیشه دینی نیـز بایـد توجه کرد که این تحجر و تعصب دینی در اروپای سده‌های هفدهم و هیجـدهم انـدک نیست.

بنابراین، فساد در ساختار سیاسی و تحجر در اندیشه دینی را نباید به‌عنـوان عـواملی تعیین‌کننده و سرنوشت‌ساز ارزیابی کرد. بـرای رسـیدن بـه شـناختی عینـی و بـه‌دور از ذهن‌گرایی و خیال‌پردازی از علل واقعی تفوق غرب و افول عثمانی، و سایر دولت‌هـای غیر غربی، باید بر توضیحاتی که درباره نقش عوامل چهارگانه نخستین گفته شـد تأکیـد کنیم و فساد در ساختار سیاسی و تحجر در اندیشه و ایستایی در فرهنگ را بنوبـه خـود به‌عنوان پیامد و معلول عوامل فوق بشناسیم.

## پیوست: قاضی بدرالدین سماون، دسیسه‌گر یا انقلابی؟

پس از تهاجم تیمور گورکانی و قتل بایزید اوّل، دولت عثمـانی دورانـی از فروپاشـی و هرج‌ومرج را طی کرد تا سرانجام به‌دست سلطان محمد چلبی احیاء شد. در این زمـان، شورشی بزرگ علیه دولت عثمانی آغاز شد که رهبری آن را فردی به‌نام بدرالدین، پسـر قاضی شهر سماون (واقع در شمال غربی یونان)، به‌دست داشت. این شـورش در سـال ۸۱۹ ق./ ۱۴۱۶ م. رخ داد. حسن بیگ روملو می‌نویسد: <هم در این سـال پسـر قاضـی سماون دعوی سلطنت کرد. سلطان محمد سپاه بسیار به دفع وی ارسال نمـود.>[۱۱۶] ایـن شورش به‌شدت سرکوب شد و بدرالدین در ۱۸ دسامبر ۱۴۱۶ بـه فتـوای مولانـا خلیـل کشته شد. ظاهراً بدرالدین و سایر رهبران شورش برای جلب حمایت مـردم شـعارهایی به‌سود مالکیت اشتراکی سر می‌دادند. این امر سبب شده که، بدون توجه به سـایر ابعـاد

۱۱۵. بنگرید به: *زرسالاران*، ج ۳، صص ۳۴۲-۳۴۳.
۱۱۶. حسن بیگ روملو، *احسن‌التواریخ*، به‌کوشش عبدالحسین نوائی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتـاب، ۱۳۴۹، ص ۱۳۶.

شورش، در دوران اخیر برخی نویسندگان مارکسیست از بدرالدین چهره یک انقلابی خلقی را به‌دست دهند. ارنست ورنر، استاد تاریخ سده‌های میانه در دانشگاه کارل مارکس لایپزیک، بدرالدین را با توماس مونتسر مقایسه کرد و او را به‌عنوان رهبر یک قیام خلقی معرفی نمود. معهذا، شهرت بدرالدین به‌عنوان رهبر قیام توده‌های فقیر به‌طور عمده ناشی از منظومه‌ای است که ناظم حکمت، شاعر کمونیست ترکیه، به‌نام او سرود. ناظم حکمت از طریق کتاب شرف‌الدین یالتکایا[۱۱۷] با بدرالدین آشنا شد و تحت‌تأثیر این کتاب منظومه معروف خود را سرود. منظومه ناظم حکمت در سال ۱۹۳۶ منتشر شد. در سال ۱۹۵۲ ناظم حکمت در مصاحبه با نشریه *اسمنا*، چاپ مسکو، گفت:

> بدرالدین سازمانده و رهبر بسیار بزرگ یک نهضت خلقی در ترکیه است که پانصد سال پیش زندگی کرده است. جالب توجه این که بعد از به پایان آوردن کار سرایش منظومه و هنگام بازخوانی آن متوجه شدم که چهره قهرمانم به‌گونه حیرت‌انگیزی به چهره لنین شباهت دارد. آری، خطوط چهره قهرمانم را مانند خطوط چهره لنین محبوب تصویر کرده بودم.[۱۱۸]

بدرالدین یهودی‌تبار بود. نام پدر وی، اسرائیل، است؛ نامی که، به‌نوشته آرتور کستلر– اندیشمند یهودی، تنها به یهودیان اختصاص دارد.[۱۱۹] در شورش بدرالدین یهودیان نقش فعال داشتند. به‌نوشته شرف‌الدین یالتکایا، <در بین روی‌آورندگان به شیخ و خلفایش بیش از ترکان، یهودی‌ها و مسیحیان دیده می‌شدند.>[۱۲۰] به‌جز بدرالدین، که ظاهراً رهبری معنوی شورش را به‌دست داشت، طورلاغ کمال و بورکلوجه مصطفی رهبران اصلی شورش بودند. طورلاغ کمال یهودی بود و در همان زمان به این عنوان شهرت داشت. روملو می‌نویسد: قشون اعزامی سلطان محمد در مغنیسیا <جهودی کمال نام را که با جمعی [از] جهودان مخالفت کرده بودند به قتل آورد.>[۱۲۱] بورکلوجه مصطفی نیز نسبت به مسیحیان همدلی فراوان نشان می‌داد. نوشته‌اند: بورکلوجه و

۱۱۷. شرف‌الدین یالتکایا، *شیخ بدرالدین پسر قاضی سماون*، استانبول: مطبعه اوقاف اسلامیه، ۱۹۲۴.
۱۱۸. رحیم رئیس‌نیا، *بدرالدین مزدکی دیگر*، تهران: آگاه، چاپ اوّل، ۱۳۶۱، صص ۹۵-۹۷.
۱۱۹. آرتور کستلر، *خزران*، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱، ص ۱۶۸.
۱۲۰. رئیس‌نیا، همان مأخذ، ص ۵۸.
۱۲۱. *احسن‌التواریخ*، ج ۱، صص ۱۳۶، ۶۷۰

مریدانش «در هر جا که به یک مسیحی برخورد می‌کردند از او چنان استقبال می‌نمودند که گویی فرستاده‌ای است از طرف حضرت حق.»[۱۲۲]

بدرالدین فاقد مختصات یک رهبر انقلابی توده‌های فرودست مردم بود. او پس از تحصیل در بیت‌المقدس، که مرکز فعال کابالیست‌ها و "صوفیان" دسیسه‌گر یهودی به‌شمار می‌رفت، به قاهره رفت و مدتی معلم پسر الظاهر سیف الدین برقوق، سلطان مملوک مصر، بود. این شاگرد بدرالدین بعدها با نام الناصر ناصرالدین فرج سلطان مصر شد. در همین دوران است که بدرالدین به جامه اهل تصوف درآمد. او در مسیر بازگشت به موطن خود از تبریز سردرآورد و در حوالی سال‌های ۱۴۰۲–۱۴۰۳ در این شهر با امیر تیمور گورکانی ملاقات کرد و از الطاف او برخوردار شد. در این زمان تیمور از فتح آناتولی بازمی‌گشت و معروف است که می‌خواست بدرالدین را با خود به آسیای میانه ببرد. این ملاقات مقارن است با مرگ یا قتل بایزید که در اسارت تیمور بود. به‌دلیل این ارتباط نزدیک با تیمور است که رئیف یلکنجی در نشریه *تاریخ دنیاسی* (۱۹۵۰) بدرالدین را «جاسوس تیمور» خوانده است.[۱۲۳] سپس، بدرالدین در ادرنه مستقر شد و به دربار موسی چلبی راه یافت و در حوالی سال ۱۴۱۰ موسی او را در مقام مفتی و قاضی‌القضات دولت خود منصوب کرد. موسی پسر بایزید و رقیب برادرش، محمد، بود. با پیروزی محمد چلبی بر موسی و احیاء دولت عثمانی (ژوئیه ۱۴۱۳)، بدرالدین خلع و تبعید شد ولی اندکی بعد (۱۴۱۶) شورش خود را آغاز کرد. به‌نوشته استانفورد شاو، بدرالدین از حاکم مسیحی والاشی پول گرفت تا در سراسر بخش‌های اروپایی عثمانی آتش شورش را شعله‌ور کند؛[۱۲۴] و «همه آنانی که پس از شکست موسی مقام و منزلت خود را از دست داده بودند» در صف حامیان شورش بدرالدین جای گرفتند.[۱۲۵] کسلینگ، استاد دانشگاه مونیخ، می‌نویسد: «اسنادی وجود دارد که نشان می‌دهد پیروان جنبش بدرالدین در روملیه حتی تا دوران سلیمان باشکوه نیز بوده‌اند. بعد از مرگ قهرمان‌شان برخی از آنان به جنبش صفویه، که اکنون از نظر

۱۲۲. رئیس‌نیا، همان مأخذ، ص ۵۶.
۱۲۳. همان مأخذ، ص ۸۹.
۱۲۴. شاو، همان ماخذ، ج ۱، ص ۸۸.
۱۲۵. همان مأخذ، ص ۸۹.

سیاسی فعال بود، پیوستند و بقیه در طریقت‌های متعدد، به‌ویژه بکتاشیه، جذب شدند.»[۱۲۶]

126. H. J. Kissling, “Badr al-Din B. Kadi Samawna”, *The Encyclopaedia of Islam,* vol. I, p. 869.